

خدا با ماست

در راه سیاست

نوشته

احمد کسروی



نویسنده کتاب

خدا با ماست

در راه سیاست

نوشته
احمد کسروی

چاپ نخست بهار ۱۳۲۴
چاپ دوم زمستان ۱۳۲۴

درباره این کتاب

چنانکه بسیاری از خوانندگان میدانند، از چند سال باز آقای کسروی روزهای پنجشنبه نشست در خانه خود برپا میگرداند که گروهی از یاران و دیگران میآیند و آقای کسروی بگفتار پرداخته سخنانی میراند و دیگران پرسشهایی میکنند و گاهی چند نشست پیاپی در یکزمینه سخن رانده میشود که سپس خود آقای کسروی آنها را یادداشت میکند و برویه کتاب بچاپ میرسد (چنانکه تاکنون چند کتاب بهمین گونه چاپ شده است).

از جمله از فروردینماه ۱۳۲٤ گفتاری در زمینه سیاست آغاز شده بود که چون آسیب هشتم اردیبهشت بآقای کسروی رسید ناانجام ماند تا سپس چون کمی بهبود یافت باز رشته را دنبال کرد و بپایان رسانید که اینک در این کتاب چاپ شده است.

زمینه سیاست بسیار پهناور است و این کتاب بایستی بزرگتر از این باشد. ولی ناتندرستی آقای کسروی و اینکه ناچار بوده اند کم گویند و کم نویسند، بیش از این فرصت نداده و ما امیدمندیم در چاپ دوم جبران این کمی کرده شود.

***

این مقدمه در آغاز چاپ یکم «در راه سیاست» آورده شده بود که در اینجا نیز آوردیم. متأسفانه در چاپ دوم نیز شادروان کسروی نتوانست کتاب را بزرگتر گرداند و همان کتاب نخست با دگرگونیهایی دوباره چاپ شد.

دفتر پرچم

بنام پاک آفریده جهان

گفتارهاییست که آقای کسروی در نشستهای پنجشنبه رانده و در این
کتاب بچاپ میرسد. دفتر پرچم

نشست یکم

میخواهم چند نشستی درباره سیاست گفتگو کنیم. در این زمینه کتابی چاپ خواهد شد و بهتر است که پس از گفتگوهایی باشد.

***

۱ـ ما در سیاست نیز از دیگران پیشتریم:

بارها دیده شده کسانی میگویند: «شما در سیاست وارد نیستید» و اینرا ایرادی بما میشمارند. درحالیکه ما از سیاست دور نیستیم و از روزیکه بکوشش برخاسته ایم در راه سیاست گام میزنیم. میباید گفت: آنان سیاست را بمعنی راستش نمیشناسند و یا از کار ما چندانکه باید آگاه نیستند. اینست میخواهم این زمینه هم روشن باشد.

راستست که میدان کوششهای ما ایران نیست و جهانست، در دیده ما ایرانی و هندی و عرب و ترک و آسیایی و اروپایی و آفریقایی و آمریکایی یکیست. ما نیکی را برای همه جهان میخواهیم. با اینحال چون در ایرانیم و این کشور میهن ماست بآن دلبستگی بیشتر میداریم و چون کوشش را از اینجا آغاز کرده ایم، میباید نخست باینجا پردازیم. میباید باین کشور و توده بیشتر دل بندیم.

پس نشدنی بوده که ما درباره این کشور وآینده آن بی پروا باشیم. نشدنی بوده که راهی را در این زمینه دنبال نکنیم.

اگر راستی را بخواهند ما در سیاست نیز از دیگران پیشتریم و یک راه بهتر را دنبال میکنیم. دوباره میگویم: ایراد گیرندگان سیاست را بمعنی خود نشناخته اند.

***

۲ـ سیاست چیست؟..

«سیاست» واژه ایست که معنی روشنی نمیدارد. در ایران از اینگونه واژه ها فراوانست. سیاست را هرکسی بفهم و دلخواه خود معنی میکند و آنرا پست و بی ارج گردانیده اند. رویهمرفته وزیر شدن و وکیل مجلس گردیدن و روزنامه نوشتن و حزب ساختن و از دولتهای دیگر سخن راندن و بجوش و جنبهای کوتاه بینانه و هوسبازانه در این زمینه ها برخاستن و مانند اینها کارهای سیاسیست. سیاست را باین معنی میشناسند.

اگر فراموش نکرده اید چند ماهی پیش که محتشم السلطنه مرد، روزنامه ای او را «یکی ازرجال سیاسی» ایران شمرد و ستایشهای بسیار کرد. من نمیدانم محتشم السلطنه چه سیاستی میداشته و کدام کارهایی را در آنراه کرده بوده؟!.. همان که کسی یکبار و دوبار وزیر شد یا بسفارت رفت، از مردان سیاسی شمرده خواهد شد. پس سیاست وزیر بودن یا سفیر شدن است. هیچ شرطی یا مایه دیگری نمیخواهد.

گاهی چیزهایی میشنویم که جای خنده است. مردی را میشناسم که میکوشید و پولها از مردم میگرفت تا فلان گنبد امامزاده را نو گرداند. یکی از دوستانش گفته بوده: «این چه کاریست؟!.. از این گنبدها چسودی برای مردم تواند بود؟!..». گفته بوده: «این سیاستست. میخواهم مردم را دور خود جمع کنم و وکیل شوم». سیاست در نزد او مردم را فریفتن و در راه آرزوهای بی ارج خود بکار واداشتنست. بسیاری هم سیاست را باین معنی میشناسند.

ولی سیاست باین معنیها نیست. اینها بسیار بی ارجست. سیاست «همبستگی یک توده با توده های دیگر و چگونگی آن همبستگی» میباشد. سیاست آنست که یک توده راهی برای زیست و پیشرفت خود در میان دیگر توده ها باز کند و رفتارش با آن توده ها از روی فهم و بینش باشد، اگر بیمی بهستی و پایداری آن از سوی یکی از همسایگان هست آنرا از پیش دیده دوراندیشانه در پی جلوگیری باشد.

امروز سیاست برای ایران آنست که پس ماندگی توده و گرفتاریهای آن بدیده گرفته شده و راههایی برای چاره اندیشیده گردد، که هم کشور آباد گردد و مردم از آسایش برخوردار گردند و هم ایرانیان از پیشرفتها بهره جسته با توده های دیگر جهان همسر باشند. آنگاه چون کشور در میان دو دولت بزرگ روس و انگلیس افتاده باید رفتاری پیش گرفته شود که با هیچیکی از دو دولت دشمنی پیش نیاید و آزادی این کشور در میان همچشمیها لگدمال نگردد.

سیاست باین معنیست و ما نیز آنرا باین معنی میشناسیم و در پیرامون این معنیست که میخواهیم سخن رانیم:

***

۳ ـ سیاست در ایران نبوده:

از چیزهای افسوس آور است که سیاست (در معنی راست خود) در ایران نبوده. پنجاه یا شصت سال پیش میرزا ملکم خان که سالها در اروپا زیسته و خود مرد آگاهی میبوده در این باره بگله پرداخته و چنین نوشته:

پولتیک ایران چیست؟!.. کشتی دولت بکجا میرود؟!.. در این دریای حوادث از برای ما خطری هست یا نیست؟!.. اگر هست تدارک ما چیست؟!.. طرح ما کدامست؟!.. دشمن ما کیست؟!.. دوست ما کجاست؟!.. از چه راه باید رفت؟!.. از چه ورطه باید گریخت؟!.. در چه کار هستیم؟!.. چه کار باید کرد؟!..

هنوز در ایران هیچیک از بزرگان ما نه این سؤالات را تصریح کرده و نه حل این مسائل را بصیرت کافی داشته است. کشتی دولت، بدون طرح، بدون نقشه، بدون تعیین مقصود، در دریای پولتیک حیران و سرگردان بوده است.

این جمله ها نیم قرن پیش نوشته شده. در این نیم قرن در جهان تکانهای بزرگی پدید آمده و دیگرگونیها رفته. در خود ایران جنبشها و دگرگونیهای بسیار رخداده. لیکن آنچه تکانی نیافته و دیگر نشده، بی سیاستی دولت و توده ایران بوده.

در این کشور آنچه توده انبوهند، آنها از چنین فهم و اندیشه ای بسیار دورند. هر دسته ای از آنان سرگرم نادانیهای دیگری میباشند و از زندگی بیش از کوشیدن و پول درآوردن و خوش بودن را نمیشناسند. آنچه از دلهای ایشان نمیگذرد آینده کشور است. آنچه پروایش ندارند چگونگی رفتار و همبستگی با توده های دیگر میباشد.

آنچه درسخواندگان و بافهمانند آنان نیز سرگردانند و با همه تکانی که پیدا کرده اند و آگاهیهایی از جهان و کارهای آن یافته اند، راه بجایی نبرده اند و تلاشهاشان بیهوده است.

این حال توده است. دولتها (کابینه ها) نیز میآیند و میروند و رشته کارها را بدست میگیرند و هریکی بیش از این نمیخواهد که چند ماهی این توده درمانده و سرگردان را راه برد و سپس رها کرده خود را بکنارکشد (اینهم در جایست که اندیشه های بدخواهانه در میان نباشد).



میرزا ملکم خان

چنانکه میرزا ملکم خان مثل آورده، این کشور با حالیکه میدارد بکشتی کوچکی میماند که در دریای بزرگی بمیان موجها افتاده در جست و خیز است و گروهی مردم پراکنده و ناآگاه در درون آن نشسته اند که نه میدانند بکجا میروند و نه راهی را بسوی کنار دریا میشناسند. در آن میان هر زمان یکی بپا میخیزد، بی هیچ آشنایی بکشتیرانی و دریانوردی، بی آنکه افزارهایی از قطب نما و نقشه و مانند اینها در دستش باشد، سکانرا گرفته کشتی را باینسو و آنسو میچرخاند و چند گاهی پیش و پس برده رها میکند و بجای خود باز میگردد.

***

٤ـ نادرشاه:

من در این باره جستجوهایی از تاریخ نیز کرده ام و در این زمینه آگاهیهایی از گذشته نیز بشما توانم داد:

ما اگر سیصد سال بازپس گردیده از آنجا گرفته پیش آییم، در میان همه پادشاهان و سررشته داران که از زمان نابودی صفویان تا هنگام پیدایش مشروطه در این کشور بوده اند جز دو تن را نخواهیم یافت که کارهاشان از روی فهم و بینش بوده و سیاستی داشته اند. آن دو تن یکی نادرشاه و دیگری میزا تقیخان امیرکبیر بوده.

نادرشاه را همه میشناسند. این مرد گذشته از آنکه ایران را از دست بیگانگان بیرون آورد، بر آن شد که این کشور را بیک راه پیشرفت اندازد. کارهای نادر از روی فهم بوده. هندوستان و خوارزم و خیوه را گرفت، نه بهوس کشورگشایی، نه برای آنکه نگه دارد و پیوسته ایران گرداند، بلکه برای اینکه برتری ایران را بایشان نشان دهد و با همان حال با هریکی پیمان دوستی بندد. با عثمانی نیز همان اندیشه را میداشت: جنگها میکرد که فیروزانه پیمان دوستی بندد. در آن هنگام، گرفتاری بزرگ توده ایران دشمنیهای کیشی و کشاکش سنی و شیعی میبود. نافهمیهای ملایان و بد زبانیهای مردم عامی، عثمانیان و ازبکان و دیگر مسلمانان را بخشم آورده کشتن ایرانیان و تاراج خانه ها و برده گرفتن زنان و دختران ایشان را بایای دینی خود میشماردند. ایرانیان از این راه در فشار سختی افتاده گزندهای بسیار میدیدند.



نادرشاه

هنگامیکه نادر برخاست صد هزارها زنان و دختران ایرانی ببردگی رفته در بازارهای استانبول و صوفیا و بلگراد فروخته شده بودند. نادر یکی از پافشاریهایش درباره آزادی آنها بود. چند بار نمایندگان باستانبول فرستاد. از اینسو هم برای آنکه ریشه دشمنی از میان ایرانیان و همسایگان کنده شود، بآشتی در میانه سنیان و شیعیان میکوشید و پیاپی نشستها برپا میگردانید.

این مرد از هر باره جایگاه توده و کشور را در میان توده های همسایه بدیده گرفته، غیرتمندانه و دوراندیشانه به پدیدآوردن همبستگیهای دوستانه میکوشید. روسها در آن روز دور از ما میبودند و حال امروزی را نمیداشتند. نادر آنها را نیز از دیده دور نمیداشت و با فرستادن ارمغانهای گرانبها و نامه های دوستانه، خوش بینی آنان را درباره ایرانیان میجست.

پس از نادرشاه، کریمخان مردی نیک میبوده و آسایش و آرامش مردم را میخواسته. ولی آن بینش که بآینده مردم و کشور پروا کند و پیش بینیهایی نماید، درو نمیبوده.



فتحعلیشاه

از آغامحمدخان و فتحعلیشاه و محمدشاه و ناصرالدینشاه اگر نام نبریم بهتر است. آنها از این اندیشه ها بیگانه میبوده اند.

در زمان فتحعلیشاه با روس جنگیدند و آن شکست را یافتند و آنهمه شهرها را از دست دادند و با آنحال بیدار نشدند و بجستجو نپرداختند که انگیزه شکست چه بوده و با چنان پیشآمدی برای آینده چه اندیشه ای باید کرد. میگویند عباس میرزا مردی هوشیار میبوده و پس از آن شکست این دریافت که در اروپا شیوه دیگری برای جنگ و سپاه آرایی پیدا شده و تفنگها و توپهای دیگری پدید آمده، و با آوردن افسرانی از اروپا باین کوشید که در ایران «نظام» (یا سپاهیان بسامان) بنیاد گزارد.

این کار نیک میبود. ولی نمیتوان آنرا نشان سیاست فهمی نایب السلطنه شمرد.

***

۵ ـ میرزا تقیخان امیرکبیر:

در زمان ناصرالدینشاه، میرزا تقیخان امیرکبیر صدر اعظم شد و چون شاه جوان کمسالی میبود رشته کارها را بدست گرفت، و چنانکه گفتیم پس از نادرشاه او تنها کسیست که میتوان گفت سیاستی را دنبال میکرده.



میرزا تقیخان امیرکبیر

میرزا تقیخان ما نامش را شنیده ولی نیک نشناخته بودیم تا پارسال یکی از جوانان کتابی نوشت و بچاپ رسانید[1] که او را با کارها و آرزوهایش بما شناسانید.

[1]- کتابی که آقای آدمیت درباره امیرکبیر نوشته و بچاپ رسیده.

اینمرد گذشته از جربزه خدادادی، چون سفر بعثمانی و روسیه کرده و از حال جهان آگاهیها یافته بوده، چون اختیار کشور بدستش افتاده فرصت یافته که بکارهایی پردازد. باین معنی از یکسو به نیرومند گردانیدن کشور و از یکسو به پیراستن توده از آلودگیها میکوشیده و رویهمرفته پیداست که از روی بینش میکوشیده و سیاستی را دنبال میکرده است.

***

٦ـ پیشروان مشروطه:

اکنون بیاییم بزمان مشروطه. در مشروطه (یا حکومت دموکراسی) شاه یا وزیر در حساب نیست. رشته در دست خود توده است. سیاست هم باید از توده باشد. ببینیم در این دوره در ایران چه بوده؟..

آنچه من میدانم در میان پیشگامان مشروطه خواهی کسان بافهم بسیار میبودند که از حال جهان و از همبستگیهای توده ها و دولتها، بیش و کم، آگاهی میداشتند. خود آن جنبش میرساند که در میان ایشان فهم سیاسی پدید آمده در اندیشه آینده این کشور و توده میبودند.

ما نیک آگاهیم که حیدرعمو اغلیها و علی مسیوها و شریفزاده ها و میرزا جهانگیرها که بآن جنبش برخاسته بودند از حال گرفتاری ایران در میان همسایگان نیرومند آزمند ناآگاه نمیبودند و در راه استقلال و آزادی این کشور بهر گونه جانفشانی آماده میبودند. چیزی که هست آنان در حسابشان در یکجا اشتباه میکردند.

آنان از گرفتاریها و آلودگیهای توده ناآگاه بوده میپنداشتند همان که ریشه استبداد کنده شود و قانون اساسی و دیگر قانونها بکار افتد و دبستانها و دانشکده ها در هر شهری برپا گردد، توده ایران براه پیشرفت افتاده پس از چند سالی بپای توده های فرانسه و انگلیس و آلمان خواهد رسید. آن پیشواز رویه کارانه که مردم در همه جا از مشروطه مینمودند و آن جوش و جنب سرسری که پدید آمده بود و از هر سو آوازهای «اتحاد» و «اتفاق» و«حب الوطن» و مانند اینها برمیخاست، آنان را فریفته خود میگردانید که از شادی بتکان میآمدند و به «استعداد ملت نجیب ایران» آفرینها میخواندند. بارها در مجلس شوری و در انجمنها این مصرع را بزبان میآوردند: «این طفل یک شبه ره صد ساله میرود».

میباید گفت: مردان نیک نهاد سیاست بسیار خامی را دنبال میکردند.

***

۷ ـ یک کردار بدخواهانه زشت:

این سخن گرچه از زمینه گفتگو بیرون است بهتر میدانم بگویم: در ایران کسانی هستند که دوست میدارند جنبش مشروطه را بی ارج نشان دهند. چنین وامینمایند که آن را سیاست انگلیس پدید آورده و مشروطه خواهان یکسره افزار سیاست آن دولت بودند و شگفتست که از این کردار لذت میبرند و بآسانی نمیخواهند از آن دست بردارند.

میتوان گفت: سرچشمه این پندار در درونهای ایشان، یا رشگ است که نیکنامی را که خود در آن شرکت نداشته اند نمیتوانند دید، و یا خودخواهیست که از نیش زدن بدیگران و خوار نمودن کارهای آنان لذت میابند.

برخی نیز میخواهند از آنراه خود را سیاست فهم و رازدان وانمایند و از گفتن اینکه «همه اش سیاست انگلیس بوده» گردن میکشند و بخود میبالند.

بارها این سخن را شنیده ام و میتوانم گفت یکی از انگیزه هایی که مرا بنوشتن تاریخ مشروطه برانگیخت این سخنان میبود. با آنکه در تاریخ مشروطه بیپایی این گمان را باز نموده ام چندی پیش مهنامه ای بدستم افتاده میبینم دو سال پیش در تهران بچاپ رسیده، و دارنده مهنامه که از نویسندگان بنامست گفتاری زیر عنوان «فرمان مشروطه از کیست؟..» در همان زمینه نوشته است. دیگران زبان بزبان میگفتند و این بر روی کاغذ هم آورده است.

کوتاهشده گفتار اینست که ایرانیان نام مشروطه را نشنیده از چنان چیزی آگاه نمیبودند. بلکه واژه مشروطه باین معنی هیچ نمیبود. تا آن روزیکه ملایان بقم رفتند و در تهران گروهی بسفارت انگلیس پناه بردند.

انگلیسها فرصت یافته نام مشروطه را بمیان آوردند و بدهان ایرانیان انداختند. نویسنده گفته های پدر خود را که از بست نشینان سفارت میبوده بگواهی میآورد که چنین نامی را بست نشینان نشنیده و ندانسته بودند. سپس نویسنده به «تحقیقات» پرداخته پس از سخنان درازی باین نتیجه میرسد که واژه مشروطه ازنام «Magna carta» انگلیسی گرفته شده، و چنانکه از عنوان گفتارش هم پیداست این نویسنده میخواهد نشان دهد که فرمان مشروطه را که همه از مظفرالدین شاه میدانند ازو نیست، آن را هم انگلیسها نوشته اند.

جای بسیار افسوسست که کسی بخود رنجها دهد و کاغذ سیاه کند و چنین خواهد که با زور بافندگی یک لکه ننگی بتاریخ توده خود بنشاند. اینان نیکی از دستشان برنمیآید و باری از بدی باز نمی ایستند.

درباره جنبش مشروطه و اندازه دست داشتن انگلیسیها در آن در اینجا بسخنی نیاز نیست. این در تاریخ مشروطه نوشته شده. اما واژه مشروطه: آنچه من میدانم آن را نویسندگان مصری در برابر واژه Conditionel فرانسه ای گزارده اند. باین معنی که آن واژه اروپایی را با این واژه عربی ترجمه کرده اند و راست هم بوده.

بسیار جلوتر از پیشآمد مشروطه خواهی در ایران، نویسندگان مصری چون خواسته اند از حکومت و شکلهای آن سخن رانند گفته اند: حکومت بچند گونه تواند بود: یکی حکومت مطلقه (استبداد)، دیگری حکومت مشروطه (قانونی).

بهرحال این واژه سالها پیش از جنبش مشروطه در ایران، در کتابها و روزنامه ها بوده است. اگر کسی در شماره های حبل المتین و دیگر روزنامه های زمان پیش از مشروطه بجوید، این نام را بارها خواهد دید.

گذشته از همه اینها بیست سال پیش از جنبش ایران، در آغاز پادشاهی سلطان عبدالحمید، مشروطه در عثمانی (با همین نام) روان گردیده و دو سال نیز پایدار مانده و سپس عبدالحمید دستگاه آن را برچیده بود. در نتیجه آن پیشآمد چه معنی مشروطه و چه نام آن، در میان آزادیخواهان شناخته میبود، و گفته های این نویسنده چندان بیپاست که مرا بشگفت انداخته.

***

۸ ـ احزاب سیاسی:

بسخن خود بازگردیم: گفتیم پیشگامان مشروطه که دربار را از میان برده سررشته داری دموکراسی را در این کشور بنیاد گزاردند، خود سیاست خامی را دنبال میکردند و راه روشنی در پیش رو نمیداشتند. جای افسوس آن

است که این اندازه نیز پایدار نبود. چند سال از آغاز مشروطه نگذشت که آلودگیهای توده وکارشکنیهای بیگانگان، از درون و بیرون، آن مردان غیرتمند را از پا انداخت. یکدسته کشته شدند و از میان رفتند و یکدسته نومیدانه خود را بکنار کشیدند.

این بار میدان بدست گروهی از سودجویان افتاد که از درآمدن بکارهای توده جز سود خود را نمیخواستند و آن را مانندە کاری یا پیشه ای میشناختند که از آن راه پولها اندوزند و بجاه و شکوه رسند. این بار درد تنها آن نمیبود که کشوری با بیست ملیون مردم سیاستی دنبال نمیکرد و راهی برای زیست خود در میان دیگر توده ها نمیشناخت، یکٔ درد بدتر دیگر این میبود که گروهی بی آرمان و بیراه پدیدارگردیده، به نام سیاست دسته بندیها میکردند و با هایهوی و کشاکش آرامش کشور را بهم میزدند و در راه سودجوییهای خود از هیچ بدی باز نمی ایستادند. بلکه بسیاری مزدوری بیگانگان را پذیرفته از چنان خیانت پستی باکٔ نمینمودند.

در این چهل سال دوره مشروطه یکی از ننگهای ایران این حزب سازیها بوده. در آغاز مشروطه در ایران (بویژه در آذربایجان) دسته مجاهدان پدید آمد که با حزب سوسیال دموکرات ایران در قفقاز، و بمیانجیگری او با حزب سوسیال دموکرات روسها همبستگی میداشت و خود دسته بسامان و نیکی میبود و در جنگهایی که با دربار پیش آمد کار بزرگی را بانجام رسانید. پس از آن حزب دموکرات پدید آمد که بنیادگزاران آن کسان نیکی نمیبودند و خواست نیکی نمیداشتند. ولی خود حزب ـ تا چند سال از آغاز پیدایشش ـ بسیار نیکٔ میبود. آن نیز در پیشآمد بازگشت محمد علیمیرزا و التماتوم روس شایندگی بسیار از خود نشان داد. از این دو دسته که بگذریم دیگر حزبها رسوا میبوده.

در این باره بسخن درازی نیاز نمیبینم. از آن حزبها اکنون هم هست و شما میبینید. چهار و پنج تنی فراهم مینشینند برای آنکه بوزارت رسند و یا نماینده شوند و یا رئیس اداره باشند، نامی بروی خود گزارده گروهی را بیش یا کم با نویدهایی بسر خود گرد میآورند و جمله های پوچ و بیمعنایی را بهم بافته «مرامنامه» میخوانند، و با همین چند چیز حزب درست میکنند و خود را بمیان انداخته بهایهوی میپردازند.

کسانی که خواستشان جز سود خودشان نیست برای بهانه بکارهای کشور و توده دخالت میکنند که این خود خیانت بسیار زشتیست.

همان کسانی که پیشروان حزبند، اگر شما با یکی بسخن درآیید و چنین پرسید: «اندیشه شما درباره این کشور چیست؟.. باین گرفتاریها چه چاره باید کرد؟..»، خواهید دید با یکٔ ترشرویی چنین پاسخ داد: «این مملکت نمیشود. باید همین طور برود تا ببینیم چه خواهد بود». اینست اندازه دلبستگی پیشوای حزب بکشور و آینده آن. در زمان جنگٔ میگفتند: «بگزارید ببینیم نتیجه جنگٔ چه خواهد بود. اگر آلمان فاتح شد ما هم استفاده خواهیم کرد». حالا که جنگٔ بپایان رسیده میگویند: «بگزار ببینیم این اختلاف روس و انگلیس بکجا خواهید رسید». هر زمان بهانه دیگری برای بی پروایی خود درباره کشور در دست دارند، و با این بی پروایی آن دسته بندی را کرده در کارهای کشور دخالت میکنند.

اکنون که ما این کتاب را بچاپ میرسانیم در ایران غوغایی برپاست. دو حزب برپا بوده: یکی هوادار سیاست انگلیس و دیگری هوادار سیاست شوروی. سالها این دو حزب با هم کشاکش داشتند و آخرین نتیجه این شده که

شمال ایران از جنوبش جدا گردیده. در آذربایجان برخاسته خودمختاری طلبیده اند و یا نیروی خود آنرا بکار بسته اند و در گیلان و مازندران در همان زمینه جنبشهایی هست. از اینسو در جنوب بایلها تفنگ و افزار جنگ داده میشود و خدا میداند که پایان این دو تیرگی چه خواهد بود. اینست نمونه ای از کارهای حزبهای کنونی ایران.

***

۹ ـ سه پایه سیاست:

اینها مقدمه بود. چون سخن از سیاستست خواستم بگذشته نیز نگاهی اندازیم.

گفتم کسانی میپندارند ما در میان سیاست نیستیم. میبینند با دولت کشاکش نمیکنیم، بروس و انگلیس بد نمیگوییم، در پی وزیر شدن یا وکیل بودن نمیباشیم، همه از آلودگیهای توده سخن میرانیم، همه با نادانیها مینبردیم . اینها در اندیشه آنها سیاست نیست و ما را «در میان سیاست» نمیتوانند شمرد.

ولی ما در میان سیاستیم و از روزی که بکوشش برخاسته ایم بحال این کشور و توده اندیشیده آینده آن را بدیده گرفته آنچه میشایست و میبایست فرو نگزارده ایم. این یکی از هوده های بیگمان کوششهای ماست که ایرانیان براه پیشرفت افتند و با دیگر توده های پیشرفته جهان همگام باشند و آزادی و استقلال خود را نگاه دارند و کشور خود را آباد گردانند و از خوشیها و نیکنامیها بهره مند گردند و در تاریخ سرفراز باشند. این یکی از خواستهای ماست و در راه آن گام برمیداریم.

اگر در سیاست باید در پی دست یافتن بسررشته داری (یا حکومت) بود، ما از آن باز نایستاده ایم و از راهش پیش رفته گام بگام بآن نزدیک میشویم.

اگر در سیاست باید دسته ای (یا حزبی) پدید آورد و پشتیبان خود گردانید، ما آنرا هم فراموش نکرده ایم و باهماد ما بهتر وشاینده تر از همه دسته هاست.

ما سیاست را بمعنی راستش گرفته بکوشش نیز از روی فهم و بینش درآمده ایم. ما راهی را برگزیده ایم که راست ترین و روشنترین راه است و از اکنون تا هزار سال دیگر راه سیاسی این کشور و دیگر کشورهای شرقی تواند بود.

خواهید خواست که آنرا شرح دهیم. بکوتاهی میگوییم. ایرانیان باید بنیاد زندگانی آینده خود را بروی سه پایه گزارند:

یکم: کوشش به پیراستن توده و رها شدن از نادانیها و آلودگیها.

دوم: بدست خود گرفتن رشته کارهای کشور و نیکخواهی نمودن با دو دولت روس و انگلیس و یکسان گرفتن هردوی آنها.

سوم: دلبستگی داشتن به نیکی جهان و نبرد با بدیها و همراهی نمودن در این زمینه با دیگر نیکخواهان جهان.

این سه چیز است که من «سه پایه سیاست» مینامم و در نشستهای آینده از یکایک آنها سخن خواهم راند. در این نشست گفتگو را در اینجا بپایان میآوریم.

نشست دوم

در نشست گذشته گفتیم باید بنیاد زندگانی ایرانیان بروی سه پایه گزارده شود که یکی از آنها «کوشش به پیراستگی توده و رهایی از نادانیها وآلودگیها» را شمردیم. در این نشست درآن زمینه سخن خواهم راند:

***

۱۰ ـ پیراستن توده کجا و سیاست کجا؟..

در این زمینه نخست چیزی که باندیشه ها خواهد رسید آنست که پیراستن توده از آلودگیها چه همبستگی بسیاست دارد؟!.. آن چیزی دیگر است و این چیزی دیگر میباشد. بارها این ایراد را شنیده ام. با زبان خودشان میگویند: «اصلاحات چه ربط بسیاست دارد؟!.. سیاست آنست که ما خودمان را از زورآزمایی روس و انگلیس نگه داریم و استقلال خود را از دست ندهیم. این چه ارتباط به نیکی یا بدی توده دارد؟!..».

ولی این ایراد راست نیست. زیرا سیاست تنها نگهداری خودمان از زورآزمایی روس و انگلیس نیست. باید سیاست را بیک معنی بزرگتر از آن گرفت. چنانچه گفتیم سیاست آن راهیست که ما برای زیست و پیشرفت خود از میان دیگر توده ها برگزینیم. سیاست راه همگامی ما با دیگر توده هاست.

اکنون اگر ایرانیان میخواهند با دیگر توده ها همسر باشند و بتوانند با آنان از روی برابری زندگی کنند باید خود را از حال کنونی بیرون آورند. با این آلودگیها با آنان همراهی و همگامی نخواهند توانست.

آنگاه گرفتم که سیاست نگهداری خودمان از چیرگی روس و انگلیس است. شما از چه راه میخواهید خودتان را نگهدارید؟!.. خواهشمندیم بما باز نمایید. با زبان خودتان گویم: «آن فعالیتهای سیاسی که در نظر گرفته اید کدامست؟!.. آیا با هایهوی و یا ناله وگله، کاری از پیش تواند رفت؟!..».

چشده که روس و انگلیس نیرومند شده اند و شما ناتوان میباشید؟!.. چشده که آنها میتوانند با شما زور ورزند؟!.. اینها را هیچ اندیشیده اید؟!.. پی بریشه و شوند اینها برده اید؟!..

چیزیست بسیار آشکار: توده شما آلوده است، پس مانده است. توده آلوده و پس مانده سرگذشتش جز خواری و توسری خوری نتواند بود. این «آیین سپهر» است. آیا شما میخواهید با سپهر (طبیعت) بجنگید؟!.. آیا میخواهید آیین او را بهم زنید؟!..

شما چیزهایی بگوشتان رسیده: «قوانین بین الملل»، «حقوق بین الملل». ولی اینها بآن معنی نیست که فهمیده اید. شما باید بدانید:

نخست آن دستگاهی که «قوانین بین الملل» را بکار بندد نیست. (سازمان ملل متفق بکار میآغازد. ولی دانسته نیست چه نتیجه خواهد داد). امروز جلو زورآزمایی دولتی را (جز با زور) نتوان گرفت. آن دولتی که در پی زورآزماییست بهانه هایی هم از «قوانین بین الملل» تواند یافت. داستان ایتالیا و حبشه را ما هنوز فراموش نکرده ایم. افسانه داوری گرگ و بره را همه شنیده ایم.

دوم اگر چنان دستگاهی باشد باز بشما سودی نخواهد داشت. در «قوانین بین الملل» همه توده ها بیک دیده دیده نشده اند.

بهرحال «قوانین بین الملل» و «حقوق بین الملل» جلو «آیین سپهر» را نتواند گرفت. «مردمی که نیک نباشند از نیکیهای جهان بهره نتوانند یافت». این آیین سپهر است.

***

١١ ـ از دو حال بیرون نیست:

از دو حال بیرون نیست: یا جهان بهمین حال که هست خواهد ماند و رفتار توده ها با یکدیگر همین گونه خواهد بود و یا چنانکه امید میرود (ما نیز بآن میکوشیم) جهان براه دیگری خواهد افتاد و توده ها بجای نبرد با یکدیگر با بدیها خواهند نبردید و یکرشته همکاریها در راه نیکی جهان آغاز خواهد یافت. یا آنست یا این، و از این دو بیرون نیست.

اگر آنست پشت گرمی شما به «قوانین بین الملل» بیجاست، بسیار هم بیجاست. اگر نیست پس شما نیک باشید و شایندگی پیدا کنید تا بتوانید با توده های دیگر در راه کوشش به نیکی جهان همگام گردید.

برای آنکه سخن روشن شود مثلی یاد میکنم: بتازگی رادیوها آگهی میدهند که پزشکان اروپا که از سالهاست درباره فزونی بیماریها جستجو کرده اند یکی از شوندهای آن کمی خوراک را دانسته اند. در جهان خوراک کمست و انبوهی از مردمان از خوراکیها بهره ای که میبایست نمیتوانند یافت. اینست دولتهای همدست که از این جنگ فیروز درآمده اند در میان دیگر همکاریها که بنام نیکی جهان میکنند یکی هم میخواهند بفراوانی خوراکها در سراسر جهان بکوشند و همه توده ها را با خود در این زمینه همدست گردانند و برای این کار کمیسونها برپا گردانیده اند. چون کسانی میپنداشتند شماره مردمان در جهان فزونتر گردیده و زمین بدادن خوراک آنها باندازه ای که میباید توانا نیست، کمیسیونها درآن باره بپژوهش و کاوش پرداخته باین نتیجه رسیده اند که اگر از راهش کوشیده شود این زمین بدادن خوراک سه برابر مردمان امروزی «باندازه ای که میباید» تواناست.

این چیزیست که رادیوها میگویند. اندیشه ایست راست و کاریست نیک. این راستست که انبوهی از مردمان، از خوراکها و خوردنیها بآن اندازه که میباید و میسزد، برخوردار نیستند. ما در توده خود میبینیم: در همین تهران سال میآید و میگذرد و بسیاری از خاندانها از میوه ها تنها نامهای آنها را میشنوند. در بیشتری از دیه ها درخت میوه نیست. ده نشینان میوه را خوراک نمیشناسند. در تهران ما چه میخوریم؟!.. جز روغن بدبو، ماست ساختگی، پنیر کهنه، نان بد، به چه چیز دسترس میداریم؟!..

این بسیار نیکست که بفزونی خوراکها و خوردنیها کوشیده شود. این چیزیست که ما خواهان آن بوده ایم و در نوشته های خود بارها نوشته ایم.

اکنون سخن در آنست که در چنین کار نیکخواهانه که دولتهای همدست آغاز کرده اند، توده ایرانی که از همدستان آنها شمرده میشود چه یاوری تواند داشت؟.. با حال کنونی، با این گرفتاریها، چه کاری از این توده تواند برخاست؟..

اگر از من بپرسند خواهم گفت: «هیچ کاری». آری ما سرزمین پهناوری میداریم که از روی حسابی که کرده ایم اگر کشاورزی از راهش باشد و زمینهای خشک کشتزار گردد، دست کم تواند بیست برابر امروز خواربار دهد. ولی آیا این کار آسانست؟!.. آیا با حال کنونی ما خواهیم توانست تکانی بکشاورزی دهیم؟!..

خواهندگفت: «دولت بکند دیگر». یکی از نافهمیها در ایران همینست که همه کارها را از دولت میخواهند. دولت کیست؟.. نیک اندیشید و پاسخ دهید. امروز دولت آقای حکیمی و وزیرهای اوست. آیا آنان خواهند توانست بکشاورزی تکانی دهند؟..

چهل سالست که در ایران گفتگوهاست و تاکنون نیندیشیده اند که جلوگیر پیشرفت کشاورزی چیست. نیندیشیده اند که با آن «قانون مالکیت»، با آن نادانی و بیسوادی روستاییان، با این پاشیدگی اندیشه ها در میان توده آنچه نتواند بود پیشرفت کشاورزیست.

این مثلست آوردم. خواستم همبستگی را که میانه سیاست و پیراستن توده است روشن گردانم. خواستم بایرادی که میگیرند پاسخ دهم.

* * *

۱۲ ـ باید گفتنیها را بگوییم:

باید گفتنیها را بگوییم. باید سخنانی را که دیگران در دل میدارند ما خود بزبان آوریم.

بسیاری از ایرانیان با خود چنین میاندیشند: «اینجا کشور ماست. ما خودمان دانیم چکار کنیم. دیگران چه حق دارند بکشور ما بیایند؟!.. چه حق دارند دخالت در کارهای ما کنند؟!..». استقلال را باین معنی میشناسند.

ولی این راست نیست. با این سخن شما نخواهید توانست جلو دولتهای زورورز را گیرید. نیکخواهان و دادگران جهان نیز با این منطق به پشتیبانی از شما نخواهند برخاست.

آری اینجا کشور شماست. ولی کشور به چه معنی است؟.. بهتر است آن را روشن کنیم:

کشور سرزمینی است که مردمی برای خود برگزینند و در آن بزندگانی توده ای پردازند و دست بهم داده بآبادی آن کوشند، که هم خود برخوردار گردند و هم بدیگران برخورداری دهند. کشورها همه بهم پیوسته است و بدی یا نیکی یکی از آنها در دیگران نیز تواند هنایید. استقلال بآن معنی که شناخته شده غلط است.

شما اگر نتوانید زندگانی توده ای کنید، نتوانید در راه پیشرفت با دیگران همگام باشید، نتوانید کشور خود را آباد گردانید... اینها بهانه هایی در دست زورورزان خواهد بود که شما را شاینده آزادی ندانند و بکارها و کشورتان دست یازند.

این مثل را دیگران زده اند و منهم یاد میکنم: شما اگر همسایه ای میدارید که خانه اش را آباد نگه میدارد و در باغچه اش گل میکارد، شما باو پاس گزارده در کارهایش آزاد گزارید. ولی اگر همسایه تان خانه خود را آباد نگاه نمیدارد و هر روز در باغچه اش کاه و پهین دود میکند که دود و بویش بشما نیز میرسد، دیگر بآن پاس نگزارده ناچار باشید که بکارهایش دست یازید. این مثل را خود بیگانگان زده اند.

پس ببینید سخن ما که کوشش به پیراستن توده و آبادی کشور را گام نخست در راه سیاست میشماریم از روی فهم و بینش است.

بویژه امروز که گفتگوها از همکاری توده ها در راه جلوگیری از بیماریها و نایابیها و افزودن باندازه خواروبار و مانند اینها میرود و گمان بیشتر بر آنست که باز انجمن بزرگی (مانند جامعه ملل) به نام جلوگیری از جنگ و سرکوبی از دولتهای زوروزر برپا گردد. اینها خود شوند دیگر است که در ایران به نیکی حال توده و آبادی کشور بیشتر پرداخته شود و بدانسان که گفتم این گام نخست سیاست باشد. زیرا آن همکاریها که عنوان شده است دستاویز دیگری در دست دولتهاست که هوشیار نیکی یا بدی حال شما باشند و شما را بخود نگزارند و اگر خواستند دست بکارهای شما یازند.

از اینجا نکته دیگری هم روشن میگردد و آن اینکه بهایهوی برخاستن و از دولتهای بیگانه نالیدن و یا لافهای بیجا از میهن دوستی توده زدن و ماننده‌های این که کسانی «کوششهای سیاسی» میشمارند، نه تنها سودی ندارد زیان هم تواند رسانید. بارها دیده شده بیگانگان زبان بریشخند باز کرده آن را نمونه نافهمیهای این مردم شمارده اند. آن خود دستاویز دیگری در دست دولتهای زوروزر تواند بود.

***

۱۳ـ نیرو چگونه پدید آید؟..

گاهی کسانی میگویند: «ما باید زور داشته باشیم تا بتوانیم خود را نگه داریم». میگوییم: این سخن راستست. هر توده ای باید برای نگهداری خود دارای زور ـ یا بهتر بگوییم: دارای نیرو ـ باشد. در این باره گفتگو نیست.

نیرو چیست و چگونه پدید آید؟.. نیروی یک توده از دلبستگی آنان بکشور و توده خودشان و از آمادگیشان بکوشش و جانفشانی و از همراهیشان در راه کوشش پدید آید. بیست ملیون مردم هنگامیکه معنی استقلال را میفهمند و بآن دلبستگی میدارند و در راه نگهداری کشور خود بهر گونه جانفشانی آماده اند و همه با هم همدست و همراه میباشند، از اینجا یک نیروی بیست ملیونی پدید تواند آمد. سرچشمه نیروی یک توده این سه چیز است.

آیا در توده ایران با حال امروزی اینها هست؟.. آیا میتوان امیدمند بود؟.. اگر نیک اندیشیم نیست و نمیتوان امیدمند بود.

آری انبوه ایرانیان غیرتمندند و کشور خود را دوست میدارند و پیشآمدهای تاریخی گواهست که مردان دلیر و جنگجویند و اگر نیاز افتاد از جانفشانی باز نایستند. ولی همه شان چنین نیستند. امروز در همین توده دسته های بزرگی هستند که یا بدستاویز بدآموزیهای کیشهاشان و یا ببهانه جدایی در زبان و نژاد، و یا بهر عنوان دیگری دشمن این توده وکشورند، که نه تنها دلبستگی بآزادی توده نمیدارند همیشه در آرزوی نابودیش میباشند. این چیزیست که همه میدانند و من نیاز بگفتگو از آنها نمیدارم.

از این گذشته میهن پرستی در توده انبوه جز سهش (احساس) ساده ای نیست که با فهم و بینش توأم نمیباشد و بهرحال در خور ارج گزاردن نیست.

بارها دیده ام از ایلهای کوچ نشین ایران سخن میرانند و بمیهن پرستی آنها مینازند و دلگرمیها مینمایند. این خود نمونه ای از خامی و درماندگی این توده است. چند دسته مردم ساده بیابانی که هرکسی تواند بآسانی فریبشان دهد بسوی خود کشاند و یا دو تیرگی بمیانشان انداخته بجنگ هم وادارد، میهن دوستی آنها چه تواند بود؟!.. آنگاه

مگر فراموش شده که جنگهای امروزی به چه آموزشها و ورزشهایی نیازمند است؟!.. آن جنگی که ایلهای ما میدانند و میتوانند جز بکار راهزنیها و تاراجگریهای خودشان نتواند خورد.

گذشته از همه اینها در میان توده ایران همدستی و همراهی نیست. در این توده بدترین گرفتاری پراکندگی اندیشه هاست. گرفتم که همه این مردم میهن دوستند و برای جانفشانی آماده اند، در جاییکه صد پراکندگی هست که اگر گروهی بکوشش برخاستند هر آینه دیگران دشمنی خواهند نمود و بکارشکنی خواهند پرداخت، از آن دلبستگی و جانفشانی چسودی تواند بود؟!..

همین اکنون که این کتاب بچاپ میرسد، در این کشور کشاکشهای سختی بسود همسایگان در میانست و کار بجنگ و خونریزی کشیده و خدا میداند که پایانش چه خواهد بود.

بیشوند نیست که میگوییم: از این توده با حال کنونی نیرو پدید نتوان آورد.

***

۱٤ ـ این توده افتاده بدیهای خود است:

ایرانیان چرا نمی اندیشند؟.. مگر ما در میدان جنگ شکست خورده ایم که چاره اش تنها بسیج زور باشد؟!.. این توده افتاده بدیهای خود است و باید چاره اش را هم از آن راه کرد. اگر همسایگان چیرگی میکنند آن نیز نتیجه آلودگیهای توده است.

روزی بیکی گفتم: شما چه میخواهید؟.. از این کوششهای بیهوده که نامش را «فعالیتهای سیاسی» گزارده اید چه نتیجه میطلبید؟.. گفت: «ما میخواهیم استقلالمان محفوظ باشد». گفتم: درباره استقلال ایران سخنی نبوده. نیرومندترین دولتهای جهان سه دولت روس و انگلیس و امریکاست و اینها با ما پیمان بستند و نوشته دادند که ایران را باستقلال شناسند. اکنون نیز انجمن سانفرانسیسکو به پایه گذاری درباره پایداری استقلالهای هر کشور و توده ای میکوشد. پس چه جای بیمست؟!..

گفت: «آخر دخالت در کارهای ما میکنند. وزرا طرفدار انگلیسند». گفتم: آیا با زور ناچارشان کرده اند؟!.. گفت: «نه خودشان کسان بدیند و بکشور خیانت میکنند». گفتم: پس شما باید گله از توده خود کنید که چندان درمانده اند که مردان برجسته شان از خیانت بکشور باز نمی ایستند. چندان درمانده اند که نمیتوانند رشته کارهای خود را بدست کسان دلسوز و درستکار سپارند. اینها بدیهای توده شماست. باید بیش از همه در اندیشه این بدیها باشید.

گفت: «اوه، تا ما بخواهیم این توده را اصلاح کنیم کار از کار گذشته». گفتم بهتر است بیندیشید و سخن رانید. اگر شما به پیراستن توده کوشید چه کاری از کار گذشته؟!.. اکنون چکار شتابداری دارید که میترسید هنگامش بگذرد؟!.. آنگاه اگر به پیراستن توده که یگانه راه چاره است نکوشید چه توانیدکرد؟!.. آیا از این گله ها و ناله ها و فغانها و فریادها که میکنید و از این هایهویها که راه میاندازید به نتیجه ای امید میدارید؟!.. آیا دیگران نیز همین رفتار را میکنند؟!..

شگفتر آنست که چون سخن باینجا میرسد و از پاسخ درمیمانند، نومیدی از خود نشان داده میگویند: «کوششهاتان بیهوده است. این مردم نمی شود». آدم نمیداند باینها چه بگوید. اگر این مردم نمیشود پس آن هایهو و

غوغاتان برای چیست؟!.. آنگاه که کوشید و دید نمیشود؟!.. پس چرا هایهو و غوغای شما بیهوده نیست ولی کوششهای ما که از راهش میکنیم بیهوده است؟!..

***

۱۵ ـ شایندگی والاتر از نیرو است:

در ایران آمیغهای زندگی کم دانسته شده. سخنانی در این کشور پراکنده گردیده که یا غلطست و یا غلط فهمیده شده. مثلاً من بارها شنیده ام: «حرف حق باید از دهان توپ درآید». میگویند: این را ناپلئون گفته است. گاهی هم دیده ام در برابر سخنان ما این را بمیان میآورند.

من نمیدانم معنی این جمله چیست. اگر معنی این جمله آنست که هر سخن همان که در پشت سرش زور بود حق است و پیش خواهد رفت، غلطست. سخن ناراست را با زور و توپ و تانک هم پیش نتوان برد. زور این اندازه نیرو نتواند داشت. بهترین دلیل سرگذشت خود ناپلئون است که آرزوهای ناحق خود را با زور توپ نیز از پیش نتوانست برد و از پا افتاد.

و اگر معنی آن جمله اینست که برای پیش بردن سخن حق خود نیرو باید داشت راست است. ما هم جز این نمیدانیم. سخن ما در آنست که باید کوشید و این توده آلوده را پیراست و دارای حق زندگی گردانید، و در همان هنگام برای نگهداری حق خود نیز نیرو داشت. ما نمیگوییم نیرو نباید داشت.

شما چنین انگارید که مردمی تنها پشتگرمیشان بنیرو باشد: آرتش انبوه بسیجند، افزارهای جنگی بسیار آماده گردانند، فنون جنگی را بهمه یاد دهند، لیکن در همان حال خود از توده های پس افتاده باشند و با پیشرفت جهان همگامی ننمایند. چنین مردمی روی فیروزی نخواهند دید و دیر یا زود از پا افتاده زبون دیگران خواهند گردید.

شما میبینید که دولتهای نیرومند پایدارند و هر کاری را که میخواهند میکنند. فراموش نکنید که آنها از شایندگی بی بهره نیستند و این شایندگیست که مایه پایداری آنها گردیده. یک توده شاینده اگر هم از پا افتاد تواند برخاست.

ما در یک دوره بسیار تاریخی جهان زندگی میکنیم. امروز حال توده ها در برابر چشم ماست. شش سال همه جنگ و خونریزی میرفت و اینک در پایان آن توده هایی شکست خورده و از پا افتاده اند. من بیگمانم که از این توده ها آنکه شایندگیها داشته بار دیگر خواهد برخاست و آنکه نداشته در همان افتادگی خواهد ماند.

میباید گفت: شایندگی والاتر از نیروست. بلکه میباید گفت: شایندگی پایه نیروست.

***

۱٦ ـ بایای ما تنها نبردیدن با همسایگان نیست:

نکته بزرگتر آنست که ما تنها با روس و انگلیس همبستگی نمیداریم. با همه توده های جهان همبستگی میداریم. ما یکی از نژادهای بنام جهانیم و باید در پی همسری با دیگر نژادها باشیم. در کارهای بزرگ جهان با دیگران همراهی نماییم. بایای ما در زندگی تنها نبردیدن با همسایگان خودمان نیست. بایای بزرگتر دیگری میداریم.

باید آرمان ما، بیش از همه، زیستن از روی نیکنامی و سرفرازی و شرکت داشتن در کارهای نیکخواهانه «بین المللی» باشد. باید توده را از آلودگیها و گرفتاریها بپیراییم و خود را آماده و شاینده چنان زندگانی گردانیم.

همه چیز بکنار: ازسالهاست دانشها تکانی در جهان پدید آورده و بزندگی رنگی داده. جنبشهای بزرگی بنام سوسیالیزم و کمونیزم و مانند اینها پدید آمده. توده ایران باید حال خود را در برابر اینها روشن گرداند: اینها را خواهد پذیرفت یا نه؟.. یکی از چیزهایی که بسیاست بستگی نزدیک میدارد همینست.

لیکن با حال کنونی توده چه توانند کرد؟.. اگر بپذیرند چه توانندکرد، و اگرنپذیرند چه توانند کرد؟.. آیا با این دسته های ملاها و با آن نیروهای ایلها، سوسیالیزم و کمونیزم را توانند پذیرفت؟!.. آمدیم که نپذیرفتند. آیا چگونه و از چه راه جلو توانند گرفت؟!.. آیا جز آنست که همان جنبشهای اروپایی که تا بیخ گوش ما رسیده یکرشته آشفتگیهای دیگری در این توده پدید تواند آورد؟!.. (چنانکه آورده است).

بهترین دلیل باین سخن داستان مشروطه یا حکومت دموکراسی است. یکی از جنبشهای بزرگی که در قرنهای گذشته در اروپا پدید آمد در این زمینه میبود. در همه جا شورش برخاست و خونها ریخته شد و در همه جا این حکومت برپا میگردید.



میرزا کوچکخان جنگلی

غیرتمندانی نیز در ایران بتکان آمدند و با جانفشانیهای بسیار مشروطه را در اینجا برپا گردانیدند که این کشور همپای دیگران باشد و از آنان پستر نماند. این کوششها و جانفشانیها شد، ولی پایان کار چه بود؟.. امروز چه نتیجه ای از مشروطیت دردست ماست؟!..

آیا جز اینست که پس از چهل سال هنوز انبوه مردم معنی دموکراسی را نمیدانند؟!.. جز اینست که هنوز دسته های انبوهی از مشروطه و قانون بیزارند و از بد زبانی درباره اش خودداری نمینمایند؟!.. جز اینست که دستگاهی که ما امروز به نام مشروطه میداریم ننگی بتاریخ ماست؟!..



آنکه در میان ایستاده شادروان خیابانی است

این یک نمونه است و همه چیز جز این نتواند بود. این توده با این آلودگیها از هیچ یک از نیکیهای جهان بهره نتواند یافت. بارها این مثل را زده ایم: حوضی که پر لجن و بدبوست، اگر با گلاب پر کنید آن نیز گندیده و بدبو خواهد گردید و چاره جز آن نیست که نخست آن را از لجن پاک گردانید.

***

۱۷ ـ میرزا کوچکخان و خیابانی و کلنل محمد تقیخان:

در این زمینه سخن بدرازی انجامید. چون در این باره همیشه گفتگو میرود و کسانی این رفتار ما را که بیش از هر کاری با نادانیهای توده مینبردیم کاری خام دانسته آنرا دلیل دوری ما از سیاست میشمارند و همیشه ایراد میگیرند، از اینرو بهتر دانستم در این زمینه بسخن گشادی پردازم و جای تاریکی باز نگزارم.



کلنل محمد تقیخان

چون در نشست گذشته از برخی کسانی که در راه سیاست ایران کوششهای دلسوزانه داشته اند نام بردم میخواهم در پایان این نشست هم از شادروان میرزا کوچکخان جنگلی و شیخ محمد خیابانی و کلنل محمد تقیخان یادی کنم. سرگذشتهای این سه تن هریکی گواه دیگری براستی سخنان ما تواند بود.

این سه تن از مردان غیرتمند این کشور میبودند و هریکی از راه دیگری بکوشش و جانفشانی برخاستند. هرکدام از آنان میخواست بنیادی گزارده نیرویی درست کند و این توده را راه برد. هریکی اندیشه های سیاسی دیگری میداشت، ولی آنها نیز خام میبود.

از آنرو نه تنها نتوانستند کاری را بانجام رسانند و جان خود را در آن راه باختند، اثری هم از خود باز نگزاردند و رنجهاشان همه بیهوده گردید. هریکی با کشته شدن خود داغ دیگری بدلهای ما گزاشت.

هر سه ایشان این اشتباه را داشتند که از گرفتاری و آلودگی توده ناآگاه میبودند و باین مردم خوش گمانی داشته امید تکان و جنبش بآنان میبستند. خامی ایشان بیش از همه از اینراه بود.

مرا در اینجا فرصت گفتگو از کارها و سرگذشتهای آنها نیست. تنها خواستم نامشان ببرم و داستانهاشان را بیاد شما اندازم. در اینجا نشست را هم بپایان میرسانیم.

نشست سوم

از نشستهای گذشته باین نتیجه رسیدیم که میبایدگام نخست در راه سیاست ایران، پیراستن توده از آلودگیها و بدیها باشد. امروز میخواهم بگویم آلودگیها چیست و راه پیراستن آنها کدامست؟..

در این باره بیشتر شما آگاهید. ما در کتابهای خود در این باره سخنان بسیار رانده ایم. ولی برای آنکه همه بدانند باید آنها را باز نماییم. چیزی که هست بسخن درازی نتوانیم پرداخت و باید فهرست وار چیزهایی بشماریم و بکوتاهی سخنانی گوییم:

***

۱۸ ـ آلودگیهای توده چیست؟..

آلودگیهای توده ایران که مایه بدبختی و درماندگی گردیده بسیار است و تنها برجسته های آنها را خواهیم شمرد:

۱) کیشهای گوناگون و بدآموزیهای کهن که از قرنهای گذشته بازمانده. در این توده کیشهای شیعی و شیخی و کریمخانی و بهایی و مسیحی و زردشتی و جهودی و علی اللهی و اسماعیلی هست. آنگاه صوفیگری هست، فلسفه کهن یونان هست، خراباتیگری هست، اینها ده دوازده رشته بدآموزیها و گمراهیهاست که در این توده ریشه دوانیده و رویهمرفته سه زیان بزرگی را در برمیدارد. سه زیان بزرگی که باید همه آنها را بشناسند.

نخست ـ اینها بدآموزیهاییست که با زندگانی ناسازگار است و تا اینها باشد ایرانیان نه از دانشهای اروپا و نه از جنبشهای دیگری که پیش آمده و یا پیش خواهد آمد بهره یاب نتوانند بود (چنانچه تاکنون نتوانسته اند بهره یاب باشند).

دوم ـ اینها مایه چند تیرگی مردمست و یک توده را از هم پراکنده، و دشمنی بمیان آنها انداخته است.

سوم ـ اینها چون در میان خود با هم ناسازگار است، هرکسیکه چند رشته از آنها را فرا میگیرد و در مغز خود جا میدهد (مثلاً شیعیگری را با صوفیگری با هم میگیرد)، این مایه سرگیجی او گردیده فهم و خرد او را از کار میاندازد.

۲) مادیگری و دیگر بدآموزیها که در سالهای اخیر از اروپا آمده و در میان مردم پراکنده شده، که اینها نیز گذشته از آنکه دستاویز بدست آزمندان و دغلکاران و ستمگران میدهد و آیین زندگی را بهم میزنند، چون با گمراهیهای کهن رویهم میآید، بآشفتگی اندیشه ها افزوده بیکارگی فهمها و خردها را بیشتر میگرداند.

پایه درماندگی و بدبختی توده ایران این دو رشته بدآموزیهای کهن و نو میباشد و زیان اینها از همه چیز بیشتر است.

۳) زبانهای ترکی و عربی و فارسی و ارمنی و آسوری و کردی که در میان توده است و خود شوند چند تیرگی و پراکندگی گردیده.

٤) ایلهای کوچنده کرد و لر و بختیاری و قشقایی و شاهسون و عرب و مانند اینها که هنوز میباشند و با همان حال چند هزار سال پیش زندگی بسر میبرند.

٥) بیسوادی توده انبوه و رواج نیافتن دانشها و هنرهای نوین اروپایی.

٦) بدی فرهنگ و نارسایی آن و نتیجه های وارونه ای که از آن پدید میآید.

٧) بدی قانونها و غلط بودن بنیادگزاریهای دولتی (وزارتخانه ها و اداره ها).

٨) شناخته نبودن معنی کار و پیشه و داد و ستد و بازرگانی و بیرون از راه بودن همه اینها.

٩) سستی کشاورزی و خشک ماندن بیشتر زمینهای کشتنی و ویرانی دیمها.

١٠) فزونی بیماریها و ناآگاهی مردم از دستورهای تندرستی و پروا ننمودن بآنها و کمی شماره پزشکان.

این فهرست کوتاهی از آلودگیهای توده ایران است و شما نیک میدانید که ما در نوشته های خود از اینها گفتگوها داشته ایم و درباره برخی از آنها کتابی بچاپ رسانیده ایم.

***

١٩ ـ باید معنی راست دین شناخته شود:

اکنون ببینیم چاره اینها چیست؟.. چگونه توان توده را از این آلودگیها پیراست؟.. در این باره هم سخنی کوتاه خواهیم راند.

این دردها که میشماریم بهریکی از راهش چاره توان کرد. چنانچه گفتیم بزرگترین آلودگی این توده بدآموزیها و نادانیهاست که بعنوان کیش یا بنامهای دیگری در میان مردم رواج گرفته. سرچشمه بدبختی اینهاست.

اما چاره، اینها چون بنام دینست باید معنی راست دین شناخته گردد. مردم نام دین شنیده معنی آن ندانسته اند و این گمراهیها را پذیرفته چنین پنداشته اند که اگر نپذیرند بیدین خواهند بود و خدا از آنان ناخشنود خواهد گردید. ولی چون معنی دین شناخته شود، کسان بافهم و پاکدل از آنها رو خواهند گردانید.

دین چیست؟.. ما دین را معنی کرده ایم و چیز بسیار ارجدار و والاییست.

دین شناختن معنی جهان و زندگانی و زیستن بآیین خرد است.

زندگانی آدمیان از دو راه تواند بود: یکی آنکه هرکسی همان که خود را شناخت و سری افراشت جز در پی خوشیهای خود نباشد و جز بهوسهایش پیروی نکند و در راه سود خود دیگران را زیر پا بگذارد و آیین زندگی جز نیرو و زوروزی نباشد. دیگری آنکه هرکسی جهان و زندگانی را (تا آنجایی که راه باز است) بشناسد و خواستی را که از آنها در میانست بداند و یکایک مردم در کارها و کوششهای خود پروای خوشی و آسایش دیگران کنند و آیین زندگی از روی فهم و خرد باشد و مردمان از دور و نزدیک دست بهم داده بآبادی جهان کوشند.

این دو گونه زندگانیست. آن یکی زندگانی جانورانه است و این یکی زندگانی آدمیانه. دین برای یاد دادن این زندگانی آدمیانه است. دین برای نیرومند گردانیدن روانها و خردهاست.

این معنی دین که باز نموده شود نه تنها کیشهای گوناگون و بدآموزیهای کهن دیگر از میان خواهد رفت، برای مادیگری و بدآموزیهای نوین اروپایی نیز جا نخواهد ماند. این چیزیست که ما آزموده ایم و شما نیک میدانید

که چه نتیجه های امید انگیزی برداشته ایم. امروز در میان باهماد ما از پیروان همه کیشها و بدآموزیها هستند که از آنها رو گردانیده اند و دین را در معنی راستش گرفته اند.

از کارهایی که باید کرد یکی آنست که کنگره ای برای گفتگو از دین برپا گردد. باین معنی از همه کیشها نمایندگان خواسته شود که بیایند و گرد هم آیند و با بودن مردم درباره دین سخنرانیها شود و معنی راست آن با دلیلها باز نموده گردد که همه شنوند و بدانند. در آن میان نمایندگان کیشها هر دسته ای از کیش خود سخن رانند و آن را باز نمایند و دلیها یاد کنند که راست و کجش شناخته گردد و اگر کیشی بنیادی استوار میدارد مردم همه بدانند و بپذیرند. این کار نتیجه های نیکی تواند داد. زیرا بیشتری از پیروان کیشها آگاهی چندان که میبایست از کیش خود ندارند و کورکورانه پیروی مینمایند و اینان از آن گفتگوها بتکان خواهند آمد. آنگاه بسیاری از کیشها چندان بیپاست که پیشروانشان از سخنرانی درباره آنها باز خواهند ایستاد.

***

۲۰ ـ فهم و اندیشه آزاد است:

کسانی باین گفته های ما ایراد گرفته میگویند: «عقیده آزاد است». میگویم: ما نمیدانیم شما «عقیده» به چه چیزها میگویید. این واژه هم معنی روشن نمیدارد. آنگاه خواستتان از آزادی هم دانسته نیست.

آنچه ما میدانیم فهم و اندیشه آزاد است. باین معنی هیچ کس را نتوان واداشت که نفهمد و نیندیشد یا بفلان گونه بفهمد و بیندیشد. این نشدنیست.

ما هم نمیگوییم کسی نیندیشد و نفهمد، بلکه همیشه پافشاری مینماییم که هرکسی بفهمد و بیندیشد و خرد را بکار اندازد. همه کوششهای ما در آن زمینه است. ما بیگمانیم که اگر مردمان بفهمند و بیندیشند و خردها بکار افتد این جداییها از میان خواهد رفت.

اگر خواست شما از آزادی عقیده آنست که هرکسی هر پندار غلطی را در مغز خود جا داد کسی باو ایراد نگیرد، و میخواهید که این کیشهای گوناگون و بدآموزیهای درهم چنانچه هست بماند، آن بسیار بیمعنیست.

آزادی عقیده باین معنی صد زیان در پی تواند داشت. از پندارها، کردارها پدید خواهد آمد و سامان زندگی را بهم خواهد زد.

با چشم خود میبینید: در این کشور یکدسته خود را از توده جدا گرفته اند و در هیچ جنبش و کوششی همگامی نمینمایند، چرا که بهائیند و یکرشته پندارهایی را در مغز خود جا داده اند. یکدسته مفت میخورند و روزگار با بیکاری میگذرانند چرا که صوفیند و یکرشته پندارهایی در مغز میدارند. دسته انبوهی مالیات پرداختن بدولت را حرام و نافرمانی بقانون را ثواب میشناسند چرا که شیعه اند و پندارهایی را بنام کیش در مغز آگنده اند... آیا اینها آزاد گزاردنیست؟!.. اگر اینها آزاد گزاردنیست پس چه چیز است که آزاد گزاردنی نیست؟!..

اگر آزادی عقیده باین معنیست پس سیف القلم که زنان را میکشت و عقیده اش آن میبود، یا اصغر بروجردی که بچه ها را میکشت، شما چه ایرادی بایشان داشتید؟!.. چرا آنان را بکیفر رسانیدید؟!..

میدانم خواهید گفت: «عقیده جز عمل است». میگویم: «عمل» نتیجه «عقیده» میباشد و بسیار شگفتست که شما آنها را از هم جدا گیرید.

از اینهم میگذریم. بسیار نیک، عقیده آزاد است. ولی عقیده ای که میدارید بیایید دلیلهایش بگویید. بگویید تا دیگران نیز بشنوند و بپذیرند و پیروی کنند. آیا نه آنست که عقیده باید از روی دلیل باشد؟!..

از چیزهای شگفتی که ما در ایران میبینیم آنست که در برابر هر گامی که در راه نیکی توده برداشته میشود ناخرسندی مینمایند و بدینسان بهانه میآورند. و آنگاه همان کسان مینشینند و میگویند: «پس این مملکت کی اصلاح خواهد شد؟!..». این نمونه دیگری از بیچارگی این مردمست. میخواهند با آلودگیهایی که میدارند بمانند و آنگاه آرزوی نیکی میکنند.

در این زمینه بیش از این بسخن نیاز نیست. چاره بدآموزیها و گمراهیها نبرد با آنهاست و گام نخست نبرد روشن گردانیدن آمیغهاست و این کاریست که ما بآن برخاسته ایم و تا نیمه راه پیش رفته ایم.

***

۲۱ ـ باید زیانهای کارهاشان را دریابند:

اما زبانهای گوناگون که در ایرانست و مایه جداییها گردیده، در آن باره پیش از همه باید زیان این جداییها و پراکندگیها را فهمانید. آن عربها یا ترکها یا آسوریها یا کردها یا ارمنیها که بدستاویز زبان یا تبار، خود را دسته جدایی گرفته همی کوشند که آن جدایی را نگه دارند، باید زیانهای بسیار آنرا بایشان فهمانید.

خواهید گفت: «مگر خودشان نمیدانند؟!..». میگویم: بیگمان نمیدانند. چه اگر دانستندی این رفتار را نکردندی. چیزهایی درباره توده و کشور و زندگانی توده ای و مانند اینها شنیده اند، ولی نفهمیده و نیک درنیافته اند. در ایران یکی از گرفتاریها همینست که هرکسی چیزهایی از آمیغهای زندگانی شنیده و بمغز خود راه داده، ولی کمتر یکی را دریافته و نیک فهمیده. هرچه را گویی خواهند گفت: «مگر ما نمیدانستیم؟!..». بگمان خود همه چیز را میدانند. هرچه از دور بگوششان خورده آنرا دانسته خود میشمارند.

باید بارمنی و آسوری و کرد و دیگر دسته های کوچک فهمانید این خواری و درماندگی که گریبانگیر این توده شده و شما در سهم خود از آن رنج میبرید نتیجه این جداییها و ماندهای آنهاست، و شما اگر آرزومند رهایی از این خواری و بدبختی میباشید باید در سهم خود از جدایی چشم پوشید و این یک آلودگی را از میان بردارید.

باید فهمانید شما در زندگانی هر سختی ببینید و هر رنجی کشید حق گله ندارید. چرا که خودتان شوند آن بوده اید، چرا که خودتان پشت پا بآسایش و خوشی زده اید. بسیاری از شما بیچیزید و بینوایید و همیشه نزد زنان و بچه هاتان شرمنده میباشید، بسیاری از شما بیمار میگردید و دسترس بپزشک و دارو پیدا نمیکنید، از این بدبختیها صدها توان شمرد. ولی از هیچ یکی گله نتوانید داشت. زیرا که آنها نتیجه آلودگیهای توده است، و شما در آن آلودگیها خود دست داشته اید. شما در این کشور میزیید، ولی بدستاویز جدایی در زبان و تبار همیشه بد آن را میخواهید.

باید فهمانید این کشور خانه شماست، زیستگاه شماست. خوراک و پوشاک و دیگر دربایستهای زندگانی شما و فرزندانتان از خاک این کشور است. هرچه این کشور آبادتر باشد خوشی و آسودگی شما بیشتر خواهد بود. ولی شما این را نمیدانید و دلبستگی بآبادی کشور نمیدارید. ببینید چه رفتار بدی پیش گرفته اید!..، ببینید به چه راه کجی افتاده اید!..

باید فهمانید هرکسی بجهان یکبار بیشتر نتواند آمد، و بسیار زیانکاری است که آنرا با کشاکش و همچشمی با هم میهنانش بسر برد و هم خود و هم دیگران را از خوشیها و آسایشها بی بهره گرداند.

داستان شما با آن رفتاری که بیشترتان (نه همه تان) با این توده و کشور میدارید داستان آن مردیست که در کشتی چون با کشتی نشینان بدشمنی و همچشمی برخاسته بود، کشتی را سوراخ میکرد که آب بدرون آید و غرقش کند، و نمی اندیشید که خود نیز در آن میان غرق خواهد شد.

شما هر بهانه ای باین رفتار خود بیاورید در خور پذیرفتن نخواهد بود. مرد با خرد با هیچ شوندی ببدی توده خود خرسندی ندهد.

باید اینها گفته شود و آنها از زیانهای کارهاشان آگاه گردند. بیگمان اینها خواهد هنایید. بیگمان کسان بسیاری را بتکان خواهد آورد.

در میان ایشان مردان با فهم و سهش بسیار است که بیگمان با ما هم آواز خواهند گردید.

***

۲۲ ـ باید نیکی از دو سو باشد:

یک چیز گفتنی آنکه باید نیکی از دو سو باشد. در این جداییها که پیش آمده بدی از دو سو بوده. ارمنیان یا آسوریان یا بهاییان یا زردشتیان یا دیگران که بدستاویز زبان یا کیش، خود را جدا گرفته اند، دیگران هم بآنان با دیده بدگمانی نگریسته بیگانه شان شناخته اند و نامهربانی و بدرفتاری دریغ نداشته اند.

در سایه جدایی بهمدیگر دختر نداده و نگرفته اند، آمد و رفت نکرده اند، در یک کشور زیسته با هم بیگانگی نموده اند، اینها چیزهاییست که پوشیده نتوان داشت.

اکنون باید اینها بهم خورد و از دو سو نیکیها و مهربانیها آغاز شود: دختر بهم داده و بگیرند، با هم بیایند و بروند، همچشمیها و کینه ها از میان برخیزد، مرزهایی که پدید آورده شده شکسته گردد. از هر راه باهم درآمیزند و یگانگیها کنند.

ما بی آنکه بخواهیم و اختیاری داریم بیک کشور افتاده ایم، میهنمان یکی شده، سود و زیانمان بهم بسته میباشد. در این کشور اگر ایمنی باشد و خواروبار فراوانی یابد و تندرستی فرمانروا گردد، چه آسوری چه ارمنی چه عرب چه ترک چه دیگران، همه بهره مند گردیده زندگانی با خوشی بسر خواهند برد، و اگر نباشد همه دچار رنج گردیده، گزندها خواهند دید.

اگر خوشی و آسودگی میخواهیم و در پی سرفرازی و نیکنامی هستیم باید همه با هم یکی باشیم و اندیشه و دست یکی گردانیم و این کشور را راه بریم و در کوششهای نیکخواهانه جهانی که آغاز شده با دیگر توده ها شرکت کنیم. اینست بایای ما. اینست آنچه اگر نکنیم در برابر خدا و تاریخ و نژاد آینده روسیاه و بدنام خواهیم بود.

این جداییها زیانش بیشتر از آنست که در اینجا گفته شود. در جهان گناهی زشت تر از خیانت بتوده و کشور خود نتوان یافت. این جداییها صدها کسان را بچنان خیانت زشتی برمیانگیزد. این در نهاد هر مرد پاکنهادی گزارده شده که بکشور و میهن خود نیکیها کند و جانفشانیها نماید و نامی نیک درآورد. این جداییها هزاران کسان را از این سهشهای پاک و نیک بی بهره میگرداند.

یک ارمنی یا یک آسوری (با حال کنونی) بکدام توده و میهن نیکی کند و چگونه کند؟!.. گرفتم که او کرد آیا دیگران ارجی خواهند گذاشت؟!.. آیا دلگرمی باو خواهند داشت؟!..

در این زمینه گفته های یک جوان ارمنی مرا بتکان آورده. این جوان که اکنون از ماست چنین میگوید: «من ایرانی هستم. چشم باز کرده خود را در این آب و خاک دیده ام. دلم میخواست بمیهن خود نیکی کنم. همچون جوانهای فرانسه و انگلیس جانفشانیها نمایم. دلم میخواست نیروهای جوانی خود را در اینراه بکار اندازم. ولی میدیدم در برویم بسته است. هرچه میاندیشیدم راه پیدا نمیکردم. بسربازخانه که رفتم دلم میخواست سرباز خوبی باشم، جربزه و شایستگی از خود نشان دهم. افسوس که میدیدم بمن بدگمانند، دلگرمی نمینمایند. چون میاندیشیدم میدیدم آنها هم حق دارند. از درد و اندوه بخود میپیچیدم...».

شما این جمله ها را بیندیشید: کدامش راست نیست؟!.. بکدامش پاسخی توان داد؟!.. در جنبش مشروطه که این جداییها بهم خورده آزادیخواهان ـ ایرانی و گرجی و قفقازی و ارمنی ـ بهم آمیخته بودند. از ارمنیان جانفشانیها دیده شد و یفرمخان و پتروسخان جا برای خود در تاریخ ایران باز کردند. ولی امروز با حال کنونی آیا میتوان جانفشانی از آنان چشم داشت؟!..

* * *

۲۳ ـ باید ایلها را بحال خود نگزاشت:

درباره ایلها بهیچ گفتگویی نیاز نیست. در زندگانی امروزی آنچه باید نبود این ایلهاست. اینها گذشته از آنکه خودشان در زندگانی بسیار پس مانده اند و شیوه زیست ایشان یادگار زمانهای پیش از تمدنست، مایه آزار دیگران هم هستند. هر زمان که دولت ناتوانست کار اینها دزدی و راهزنی و تاراجگری است. روستاییان بکشت خود ایمن نمیباشند، بازرگانان بکالای خود بیمناکند، گله داران بگله های خود میترسند. همیشه یکی از گله های بیگانگان راهزنیهای اینان و ناایمن بودن راههای بازرگانی بوده است. ما اینها را چرا نگه داشتیم؟!.. با بودن اینها آیا دیگران حق ندارند توده ما را «نیم وحشی» خوانند؟!.. آیا حق ندارند بما بخندند؟!..

با این عیب بزرگ در توده تان، آیا شما میخواهید همگام دیگران باشید؟!.. میخواهید در میدان سیاست پس نمانید؟!.. آیا اینست امید شما؟!..

عیب این ایلها تنها چادرنشینی و یا کوچ ییلاق و قشلاق نیست. گویا این کارها بسیار کم شده است. عیب بزرگ آنها اینست که زندگانی ایلی را نگاه داشته اند. هر ایلی خود را جدا میگیرد، حکومت یا اداره های دولتی را نمیشناسند، اختیارشان بیش از همه در دست ایل بیکیها و ایلخانیهاست، بکشاورزی ارج نگزارده تا میتوانند بآن نمیپردازند، بیش از همه گله داری را دنبال میکنند، اندیشه تاراج و تاخت و تاز را از سر بیرون نمیکنند، دزدی و راهزنی را بد نمیشمارند. اینهاست بدیهای آنها.

من گاهی میشنوم کسانی بآنان پشتیبانی مینمایند. این کسان را جز دشمن و بدخواه توده نتوان شناخت.

باید همه این ایلها را ده نشین گردانیده همه را بکشاورزی و دیگر کارهای سودمند واداشت. آنگاه بجای ایل بیکی یا ایلخانی اداره های دولتی در میان آنها برپا گردانید. این کار دشوار نیست.

درباره روستاییان و ایلها نکته بزرگتر اینست که آنان با تنهای نیرومند و نیروهای مغزی نافرسوده خود برای آینده این توده امیدگاهی هستند. ما اگر آنها را از آن تاریکیها که افتاده اند بیرون آوریم و بآمیغهای زندگی آشنا گردانیم و آنها را بتکان آورده بپایه دیگران رسانیم، در آینده چه بسا دانشمندان و مردان برجسته که از میان آنها بیرون آید و چه بسا کارهای بزرگ تاریخی که با دست آنها انجام گیرد.

***

۲۴ ـ باید کتابهای سودمند بسیجید:

درباره بیسوادی توده و رواج نگرفتن دانشها و هنرهای اروپایی و چاره کار جای گفتگو نیست. نود درصد مردم بیسوادند و برای چاره باید بشماره دبستانها و دانشکده ها در شهرها افزوده شود. در دیه ها نیز در هریکی از آنها باری یک دبستان بنیاد یابد. باید سواد همگی باشد. این کار باید هرچه زودتر آغاز شود و هرچه تندتر پیش رود. در این باره ها جای گفتگو نیست.

جای گفتگو در آنست که مردم چون باسواد گردیدند در پی خواندن خواهند بود و کتابها برای خواندن خواهند خواست. پس جای پرسشست که چه کتابهایی بخوانند؟.. اگر کتابهای ما همینهاست که هست بیگمان زیان باسوادی بیشتر از سود آن خواهد بود.

چنانکه گفته ایم بزرگترین گرفتاری در این توده گمراهیها و نادانیهای انبوه گوناگونیست که بعنوان کیشها یا فلسفه یا صوفیگری یا مادیگری در میانست و پیداست که انبار آنها کتابهاست که کسانی آنها را هرچه بیشتر خوانند بیشتر آلوده خواهند بود. اینست در ایران باسوادان «رویهمرفته» آلوده تر از بیسوادان میباشند.

در جنبش مشروطه این نیک آزموده شد. در آن جنبش در میان آزادیخواهان بیسوادها بهتر و پافشارتر از باسوادان بودند. بیشتر سردستگان و جانفشانان یا سواد نمیداشتند (همچون ستارخان و باقرخان و یارمحمدخان و مانند آنها) و یا اگر میداشتند باین کتابها کم پرداخته بودند (همچون حیدرعمواغلی و یفرمخان و دیگران).

امروز هم شما اگر مردان و زنان بیسواد روستایی را با مردان و زنان درسخوانده شهری، از دیده شایندگی بزندگانی و سودمندی بکشور و توده، بسنجش گزارید هر آینه رویهمرفته آنها بهتر از رویهمرفته اینهاست.

اینها چیزهاییست که ما بارها گفته ایم و شما نیک میدانید. از اینجاست که ما یکی از کوششهای خود آنرا گردانیده ایم که از یکسو این کتابهای زیانمند را تا میتوانیم از میان میبریم و از یکسو به پدید آوردن کتابهای سودمند یا بی زیان ـ در زمینه دانش و تاریخ و آمیغهای زندگانی ـ میپردازیم.

در این کشور از شصت سال پیش گفتگو از دیگر گردانیدن الفبا رفته است. در این باره میرزا فتحعلی آخوندف و میرزا ملکم خان و دیگران کتابها نوشته اند و زیانهای بسیار الفبای کنونی را نیک نشان داده اند. چند گونه الفبای نو برای گزاردن بجای آن ساخته شده.

این کوششها در جای خود بوده. بیگمان یکی از شوندهای بیسوادی ایرانیان سختی این الفبا بوده. امروزه هم یکی از سنگها در راه رواج دانشها و هنرهای اروپایی همان میباشد. در این باره ها جای سخن نیست.

جای سخن آنست که ما چون الفبای آسان و بسامانی را در ایران رواج داده کار خواندن را آسانتر گردانیم، اگر کتابهای ما برای خواندن همینها خواهد بود که هست، چنانکه گفتیم بیگمان زیان کار بیش از سودش خواهد بود.

همان داستان الفبا را ما از دیده دور نداشته ایم و شاید بیشتر شما آگاهید که در آن باره نیز گامهایی برداشته ایم که همان که هنگامش رسید بیدرنگ آنرا بکار بندیم. ولی ما کوشش بنابودی کتابهای زیانمند و پدید آوردن کتابهای سودمند دیگر را بایاتر از آن دانسته این کار را بجلو انداخته ایم.

***

۲۵ ـ فرهنگ در معنی والاترش نیرومند گردانیدن روانهاست:

درباره فرهنگ سخنهای گفتنی فراوانتر است. از دستگاهی که امروز در ایران بنام فرهنگ هست جای بسیار افسوسست که نتیجه وارونه بدست میآید. روشنتر گویم: بجای سود زیان از آن برمیخیزد.

ما اگر درباره بنیادگزاران این دستگاه بدگمان نباشیم و بدخواهشان نشناسیم، ناچاریم بگوییم معنی فرهنگ را ندانسته اند و کارشان از روی فهم و بینش نبوده است. چون دیده اند در اروپا دبستانها و دبیرستانها هست خواسته اند مانند آنها در ایران هم باشد و چنین دانسته اند که هرچه در کتابهاست اگر بجوانان یاد دهند سودمند خواهد بود، و هرچه بیشتر بهتر. داستان اینان داستان آن کسی بوده که بپندارد بچه هایش هرچه خوردند خورده اند و هیچ زیان نخواهد داشت (اگرچه زهرآلود باشد) و خوردن هرچه فزونتر بهتر.

این فرهنگ بیشتر جوانان را (نه همه شان را) از هر باره تباه گردانیده. مغزهاشان از گمراهیها و بدآموزیها آگنده، روانها و خردهاشان ناتوان ساخته، سهشهاشان از کار انداخته است.

اما چاره: نخست باید معنی راست فرهنگ دانسته شود. فرهنگ چیست؟.. فرهنگ یاد دادن آن چیزهاییست که نورسان و جوانان در زندگانی آینده شان بدانستن آنها نیاز خواهند داشت. اینست فرهنگ. فرهنگ در معنی راست خود یاد دادن آمیغهای زندگانیست.

ما چنانکه در دبستان ببچگان خواندن و نوشتن یاد داده کمی از تاریخ و جغرافی و حساب و آیین تندرستی و مانند اینها را میآموزیم که در زندگانی بآنها نیاز خواهند داشت، باید در یک آموزشگاه والاتر دیگری آنان را از آمیغهای گرانبهای زندگانی آگاه گردانیم. باید گوهر آدمیگری را بآنان روشن سازیم. برگزیدگی آدمی و برتریها که او بجانوران و دیگر آفریده ها دارد و مانند اینها را بآنان باز نماییم. باید معنی راست زندگانی توده ای و همبستگی توده ها با یکدیگر و سررشته داری و کار و پیشه و زناشویی و بسیار مانند اینها را شرح دهیم. زیرا باینها نیز در زیست خود نیاز خواهند داشت.

آنگاه ما در نوشته های خود اینرا باز نموده ایم که آدمی دارای دو گوهر جان و روان میباشد که بدیها از گوهر جانی و نیکیها از گوهر روانیست.

همچنان باز نموده ایم که یک آدمی اگر بحال خود رها کرده شود گوهر جانی چیره بوده او را ببدیها آلوده تر خواهد گردانید. اینست باید بحال خود رها کرده نشود و فرهیختی در میان باشد که گوهر روانی را تواناتر گرداند. فرهنگ در معنی والاتر خود این توانا گردانیدن روانهاست.

ما اینها را در کتابهای خود با گشادی و روشنی باز نموده ایم که شما میدانید. در اینجا میخواهم بگوییم که ما درباره فرهنگ نیز بهترین نقشه را کشیده ایم و در این باره از روی فهم و بینش گامهایی خواهیم برداشت.

* * *

۲۶ ـ نخست باید آیین زندگانی روشن باشد:

اما قانونها و بنیادگزاریهای دولت که یکی از گرفتاریهای ایران بدیهای آنهاست، چنانکه میدانید ایرانیان اینها را از اروپا گرفته اند و بیگمان کاری از روی فهم و بینش نبوده. این قانونها خود نادرست بوده اند و در ایران نادرستیهایی پیدا کرده اند.

برای مثل میگوییم: ما قانونهای عدلیه را از اروپا گرفته ایم و از روی آنها عدلیه ها بنیاد گزارده ایم. در حالیکه آن قانونها خود در اروپا نادرست میبوده و نتیجه درستی از آنها بدست نمیآمده. از اینسو در ایران، در میان بکار بستن، نادرستیهای دیگری پیدا کرده و پیچ و خمهای دیگری بآنها افزوده شده، و امروز نتیجه آنست که ما دستگاه بسیار بزرگ و سنگینی بنام عدلیه میداریم و هزارها کسان را در آن دستگاه بکار گمارده ایم و پول میپردازیم و در همان حال کمترین سودی از آن برنمیداریم.

شاید کسانی این گفته را گزافه پندارند، ولی گزافه نیست. سنجیده میگوییم: کمترین سودی از این دستگاه برنمیداریم. چنین انگارید کسی با شما کلاهبرداری کرده و از راه دغل یا نیرنگ، پول یا کالای شما را خورده و شما نیاز بعدلیه پیدا کرده ایدکه داد خواهید و پول یا کالای خود را پس گیرید. آیا چکار توانید کرد؟!.. پیداست که باید رو باین دستگاه بیاورید، ولی آیا از او نتیجه تواند بود؟!..

هر روز در برابر چشم ماست و ما میبینیم که کسانی نیاز پیدا میکنند و بنام دادخواهی رو باین عدلیه میآورند و بنتیجه ای نمیرسند و بجای سود زیانهایی نیز میبرند.

شما باید وکیل بگیرید و پولی هم باو بدهید و شکایت کنید و دست کم چهارسال و پنج سال رنج برید و اندوه خورید و خواریها کشید و پیاپی از پله های «کاخ دادگستری» بالا بروید و پایین بیایید و در پایان کار هم پول یا کالایی بدست شما نخواهد آمد، و اگر بسیار زیرک باشید بیش از این نخواهید توانست که کلاه بردار را بزندان اندازید. این خواهد بود نتیجه چهارسال و پنج سال کوششهای شما.

این یک مثل است و صد مانند آن یاد توان کرد. کسانی که این قانونها را از فرانسه ترجمه کرده و این عدلیه را بنیاد نهاده اند هیچ نیندیشیده اند عدلیه چیست؟.. ما چه نتیجه ای از آن خواهیم خواست؟.. آیا آن نتیجه ها از این قانونها و از این عدلیه بدست خواهدآمد؟.. اینها از اندیشه آنها نگذشته است. «چون در اروپا هست ما هم باید داشته باشیم» ـ این بوده عنوان کار آنها.

اکنون باید همه اینها درست شود. باید قانونهایی از روی فهم و بینش گزارده گردد. در همان زمینه عدلیه، ما خواهیم توانست قانونهایی گزارده یک عدلیه ساده ای پدید آوریم که از یکسو اندازه داوران و کارمندان آن بیش از ده یک امروز نباشد و از یکسو کار آن چندان بسامان و تند باشد که کسیکه امروز بعدلیه میرود و شکایت میکند پس از ده روز نتیجه کار در دستش باشد. ما اینرا بآسانی خواهیم توانست. تنها عدلیه نیست. در دیگر زمینه ها نیز چنینست و بآسانی توان قانونهای ساده گزاشت و اداره های کارآمدی پدید آورد.

در اینجا هم نکته بسیار ارجداری هست، و آن اینکه در یک توده نخست باید آیین زندگانی روشن گردد تا قانونها از روی آن باشد.

شاید کسانی معنی اینرا ندانند. اینست که میگویم: زندگانی در یک توده راههای گوناگون تواند داشت. مثلاً امروز در جهان اندیشه های گوناگونی از کاپیتالیست و سوسیالیست و کمونیست و مانند اینها هست و ناگفته پیداست که هریکی از اینها بقانونهای دیگری نیازمند است و با قانونهای دیگری تواند ساخت.

پس در یک توده نخست باید ببینید چه راهی را پیش میگیرند و چه آیینی را برمیگزینند. این خود گام نخست است.

در ایران نیز چنینست و شما نیک میدانید که ما این نکته را بدیده گرفته در این چند سال بیش از همه خواسته ایم آیین زندگانی روشن باشد. کتاب «ورجاوند بنیاد» که نوشته ایم در این باره است، درباره آیین زندگانیست.

چون نشست بدرازی انجامیده و مرا بیش از این توانایی گفتگو نیست، سخن را در اینجا بپایان میرسانم که در نشست دیگر دنباله اش را گیریم.

نشست چهارم

در نشست گذشته آلودگیها را فهرست وار شمرده از چاره برخی از آنها سخن راندم. اینک دنباله گفتگو را میگیریم:

***

۲۷ ـ باید مغزها از این تیرگی بیرون آورده شود:

کار و پیشه و داد و ستد و بازرگانی پایه زندگانی توده ایست و ما اگر بخواهیم زندگیمان با آسایش و خوشی بگذرد باید بآنها ارج گزاریم و تا توانیم بسامان آوریم.

در این باره گرفتاری در دو چیز است: یکی آنکه معنی راست کار و پیشه دانسته نیست. دیگری اینکه همه از راهش بیرون رفته است. چیزیکه غلط فهمیده شد غلط هم بکار بسته خواهد شد.

کار و پیشه و بازرگانی برای راه افتادن زندگانی توده ایست. گروهی که در یکجا میزیند باید هریکی بکاری یا پیشه ای پردازد تا نیازمندیهای زندگی بسیجیده گردد. ولی در اندیشه مردم کار و پیشه جز برای پول درآوردن نیست. هر مردی بایایی که برای خود میشناسد آنست که پول دربیاورد و با خانواده خود آسوده زید، کار و پیشه و داد و ستد و بازرگانی را هم راههایی برای پول درآوردن میشناسد.

کسیکه میخواهد کاری یا پیشه ای برگزیند همه کوشش آنست که کاری پیدا کند که درآمدش باو بیشتر باشد و هیچگاه در بند اینکه سودی از آن کار بزندگانی توده ای برسد نیست و این هیچگاه از اندیشه او نخواهد گذشت.

در نتیجه همینست که شما میبینید در این توده کارهای بیهوده، کارهایی که نیاز بآنها نیست، از فالگیری و دعانویسی و جادوگری و روضه خوانی و آخوندی و رمان نویسی و شاعری و بسیار مانند اینها، رواج بی اندازه گرفته و صد هزارها کسان از این راهها نان میخورند و از آنسو زمینهای پهناور بسیار خشک و ویران افتاده کسی بکشت و کار آنها نمیپردازد. میبینید صد هزارها کسان بنامهای گوناگون مفتخواری میکنند و ننگ از آن نمیدارند و با سرهای افراشته در میان توده روز میگذرانند. این نمونه کوچکی از زیانهای دانسته نبودن معنی راست کار و پیشه میباشد.

از سوی دیگر کارهای با هوده ای که در میانست ـ از کشاورزی و افزارسازی و بافندگی و ریسندگی و بازرگانی و مانند اینها ـ نابسامانیهای بسیاری در آنها رخداده پستیها و بلندیهای ناسزایی پدید آمده. یک کارگر همه روز را میکوشد و تن و مغز میفرساید و باندازه روزی خود و خاندانش مزد نمیبرد و یک مدیر کل در پشت میز نشسته چند برابر نیاز خود ماهانه میگیرد.

برخی از کارها چون گوهر خود را از دست داده بجای سود زیان از آن برمیخیزد. مثلاً بازرگانی که نامش میبریم برای آنست که خواروبار یا کالاهایی که بسیجیده میشود و باید بدست خاندانها برسد، کسانی میانجی باشند که از بسیجندگان خریده بخانواده ها بفروشند و مایه آسانی کارها باشند. ولی امروز بازرگانی برای پول درآوردن و

سرمایه اندوختن و «حاجی آقا» شدنست. و یک بازرگان حق خود میشمارد که کالا یا خواروبار را که خریده با افزودن ببهای آن ببازرگان دیگری فروشد. حق خود میشمارد که کالا یا خواروبار را در انبار نگه داشته بهایش را چند برابر بالا برد.

آمدیم بر سر چاره، در این باره باید دو کار انجام گیرد: یکی آنکه معنی راست کار و پیشه و داد و ستد و بازرگانی بمردم فهمانیده شود. سرچشمه همه آلودگیها نفهمیدن و ندانستن است. گرداننده آدمی مغز اوست. باید مغزها از این تیرگیها بیرون آید. در این شش سال جنگ ما دیدیم که بازرگانان و بازاریان در سایه نفهمیدن معنی اسکناس و اندازه ارزش زر وسیم (طلا و نقره) چه آشفتگیها در کار زندگانی این مردم پدید آوردند. آمیغهای زندگانی که میگوییم بخش بزرگی از آن این چیزهاست.

کار دیگری آنست که در این زمینه قانونهایی گزارده گردد که چه کار و پیشه، و چه داد و ستد و بازرگانی، بسامان خود باز گردد و از مفتخواریها و از کارهای بیهوده و از پستیها و بلندیها جلو گرفته شود.

اینهاست چاره و چنانکه آگاهید ما در همین زمینه نیز کوششهایی کرده و گامهایی پیش رفته ایم.

***

۲۸ ـ آیا شما گناهکار نیستید؟!..

سستی کار کشاورزی در ایران و ویران بودن بخش بزرگی از زمینهای ایران از هر باره مایه اندوه و شرمندگیست. سرزمینی که اگر از راهش آباد گردد بسیصد ملیون مردم خواربار تواند داد، پانزده ملیون در آن سختی میکشند.

در این کشور زمینهای باردهی همچون خوزستان و سیستان و دشت مغان و گیلان و مازندران هست که ما بایستی بدیگران گندم فروشیم، و برای ما گندم از هندوستان میفرستند.

در جایی همچون خوزستان که بوته در آنجا درخت گردد و گندم تخمی بیست و پنج تخم و سی تخم بار دهد، مردم بینوایند و بیشتر سالها دچار کمیابی و گرسنگی میباشند. از همان خوزستان رودهای بزرگی همچون کارون و دز و کرخه و جراحی روانست و با اینحال بخش بیشتر زمینها خشک و ویرانه است.

در شوشتر که یکسال زندگی کرده ام خانه مان در کنار کارون (گرگر) میبود. گاهیکه در ایوان نشستمی از پایین رود را دیدمی که آبهای بآن انبوهی بسوی دریا روانست، و از بالا زمینهای پیرامون شهر را دیدمی که تا چشم کار میکند خشک و تیره است. این همیشه مایه اندوه من میبود.

تنها گندم و نان نیست. در این کشور صد یک مردم از میوه ها برخوردار نیستند. در تهران میوه خوراک اعیانست. در این کشور میوه های سردسیری و گرمسیری هر دو تواند بود و میبایست یکی از کانونهای فراوانی میوه بشمار آید. در سایه ناشایندگی، ما دچار این حالیم.

در آن شوشتر که میبودیم روزی سفرنامه ابن بطوطه را میخواندم. دیدم از فراوانی میوه در آن شهر ستایشها نوشته. در شگفت شدم که ما در این شهر جز خیار چنبر و کنار و هندوانه بیمزه و خرما میوه ای نمیشناسیم. پس آن فراوانی بکجا رفته؟!.. جای افسوسست که در شهری که آب از سه سویش فرا گرفته جز یک یا دو باغ نیست. در درون شهر درختی نتوان دید.

آبها با آن انبوهی بدریا میرود و بیهوده میگردد، زمینها با آن نیرومندی و باردهی خشک و تهی میماند، مردم بینوایی میکشند و گرسنگی میبینند. آیا اینها مایه شرمندگی نیست؟!.. آیا اینها نشان ناشایندگی نمیباشد؟!.. آیا شما در برابر خدا یا سپهر یا هر نامی که میگزارید گناهکار نیستید؟!..

میگویند: «چکار کنیم؟.. ما هم که در روزنامه ها از اهمیت کشاورزی سخن میرانیم. ما هم که مردم را تشویق بزراعت میکنیم...». میگویم: آن گفتارهایی که شما در روزنامه ها مینویسید مانند آنست که بیماران بنشینند و از بدی بیماری و از نیکی تندرستی سخن رانند و چنین خواهند که با همان سخنان بیماریها از میان رود و پیداست که نخواهد رفت. باید دید درد از کجاست و از همانجا بچاره کوشید.

سستی کار کشاورزی در ایران از یک شوند برنخاسته. شوندهای بسیار بهم پیوسته و این نتیجه را پدید آورده است.

***

۲۹ ـ باید بهمه دردها با هم چاره شود:

در این کوششها یکی از نکته ها که بما روشن گردیده آنست که چنانکه دردها و گرفتاریها بهم پیوسته است و یکی از دیگری آب میخورد، چاره آنها نیز هریکی بسته بآن دیگرهاست که ما اگر بهمه آنها یکجا چاره نکنیم نتیجه ای ازکوششهای خود نخواهیم برداشت. این نکته بسیار ارجدار است و همین داستان سستی کشاورزی و چاره ای که برای آن باید اندیشیده شود بهترین دلیل میباشد.

چنانکه گفتم سستی کشاورزی از چند شوند است و اینک فهرست وار آنها را میشمارم:

۱) در این کشور روستایی یا کشاورز خوار است. ارجی باو گزارده نمیشود. در دیده مردم فلان روضه خوان و بهمان رمان نویس صد ارج دارد که کشاورز یکی ندارد. در این کشور، رویهمرفته، کارها هرچه سختر و سودمندتر ارجش کمتر است.

۲) درهای مفتخواری بروی همه باز است. هرکسی تواند با اندک تلاشی راه روزی بی رنج یا کم رنجی برای خود پیدا کند و ناچار نیست که برنجهای کشاورزی تن دهد.

۳) قانون مالکیت غلطست. روستایی میکوشد و رنجها میکشد و بخش بزرگی از بهره اش را دیگری میبرد. خود او و فرزندانش لخت و گرسنه میمانند.

٤) ایمنی نیست و با اندک آشفتگی، شاهسون و کرد و لر و بویراحمدی و عرب، براهزنی و دزدی و تاراجگری توانند برخاست و دارایی کشاورز را تاراج توانند کرد.

۵) دولت دادگر نیست. یک گروهبان ژاندارم و یک مأمور دارایی سختیهای گوناگون بروستاییان روا میدارند.

٦) در دیه ها به بسیاری از نیازمندیهای زندگانی دسترس نیست. پزشک نیست، داروخانه نیست، دادگاه نیست، دبستان نیست، بلکه گرمابه هم نیست، از اینجاست که یک روستایی همان که چند بار بشهر آمد و چشمش باز شد زندگانی در دیه برایش دشوار میگردد و بسیاری از ایشان دیه را گزارده بشهر میآیند و در اینجا بکارهای بیهوده میپردازند.

۷) کشاورز از معنی زندگی آگاه نیست. چشم باز کرده و این زندگانی پست را دیده و بآن خوگرفته که ببالاتر از آن اندیشه اش نمیرسد و آرزوی اینکه حال و کارش بهتر از این باشد در دل او نیست. بسیاری از آنان گرفتار بدآموزیهای کیشهایند و ما میبینیم همان که سالی کارش بهتر بود و پولی بدستش رسید، آنرا برداشته آهنگ زیارت میکند. آنچه هیچگاه باندیشه اش نمیرسد افزودن بزمین یا بافزارهای کار و بهتر گردانیدن کشت خود میباشد.

اینها شوندهاییست که دست بهم داده و سستی کشاورزی و بدی آنرا پدید آورده و ما اگر بخواهیم جنبشی بآن دهیم باید بهمه اینها چاره کنیم. باید آمیغهای زندگانی را در مغزها جا داده کشاورزان و رنجکشان را ارجمند گردانیم. جلو مفتخواری را بگیریم، قانون بیدادگرانه مالکیت را بهم زنیم، ایمنی و دادگری را در کشور پایدار سازیم، دیه ها را برویه شهرهای کوچک درآوریم. در هریکی پزشک گماریم و دادگاه و دبستان و داروخانه و تلفون و برق برپا گردانیم، روستاییان را از تیره مغزی و گمراهی بیرون آوریم. باید بهمه اینها بکوشیم تا بتوانیم نتیجه برداریم.

گذشته از اینها کشاورزی در اروپا بسیار پیش رفته رویه دانش بخود گرفته. ماشینهای گوناگون برای شخم کردن و تخم پاشیدن و درویدن و کوفتن و مانند اینها ساخته شده. ما باید از همه آنها بهره جوییم. باید دانشکده های کشاورزی بفراوانی در همه جای کشور برپا گردد.

از این گفتار دو چیز را نیک توان فهمید: یکی آنکه نیکیها که ما میخواهیم تنها با آرزو یا گفتگو یا هایهوی نتواند بود. دیگر اینکه نیکیها همه باید در یکبار و یکجا آغاز گردد.

زمینه همه آنها دانسته شدن آمیغهای زندگانی و روشن شدن اندیشه هاست که چون این زمینه آماده گردید باید بهمه آنها در یکبار و یکجا آغاز کرد و این همان راه است که ما پیش گرفته ایم.

* * *

۳۰ ـ باید بیش از همه با بیماریهای درونی نبرد کرد:

درباره بیماریها گرفتاری دو چیز است: یکی فزونی بیماران و کمی پزشک و داروخانه، دیگری بی پروایی مردم بتندرستی و جلوگیریهایی که از راه نافهمی و گمراهی در میانست.

در این کشور در سراسر دیه ها (بلکه در برخی از شهرهای کوچک نیز) پزشک نیست، داروخانه نیست. بیمارستان جز در تهران و دو سه شهر دیگری پیدا نمیشود. بسیاری از بیماریها از مالاریا و تراخم و کچلی و مانند اینها در ایران ریشه دوانیده.

از اینسو هنوز انبوه مردم بدعا و جادو و تب بندی و نذر و مانند اینها باور میدارند. بگمان ایشان معنی خداشناسی آنست که چون بیمارشدند دست بدامن دعا یازند. رفتن بنزد پزشک را نشانه سستی «ایمان» میشمارند. دستورهاییکه درباره تندرستی داده میشود پروا نمیکنند. بمیکروب باوری نمیدارند. بپاکیزگی ارج نمیگزارند، اگر گزارند تنها درباره خودشانست. آبهای تیره حوض را کشیده بآب انبار همسایه سر میدهند. زباله های خانه را بیرون آورده در کوچه میریزند. زیانی را که از این کارها تواند بود نمیفهمند.

سه سال پیش هنگامی که در تهران تیفوئید و تیفوس فزونی یافته بود و از اداره بهداری دستور داده میشد که هرکسی خود را پاکیزه نگه دارد و از شپش پاک باشد، من دو بار در اتوبوس دیدم که همان که این گفتگو بمیان آمد کسانی آواز برداشتند: «ای بابا، مگر ما بخدا ایمان نداریم؟!.. شپش چکاره است؟!.. کارها در دست خداست».

بسیاری از پزشکان خودشان همین حال را میدارند و چنین میپندارند که اگر بدعا و کارگر بودن آن در بهبودی باور نکنند بیدین خواهند بود. بسیاری از ایشان به بیماران دعا نیز نوشته میدهند.

شاید شنیده ایدکه پزشکی در آذربایجان، چون آنژکسیون میزند سوزن را با آب حوض میشوید، چرا که «الکل نجس است و آب حوض کر و پاک میباشد».

این فزونی بیماریها و کمی تندرستی نتیجه چند چیز است که باید همه آنها بدیده گرفته شود و بهمه آنها چاره شود. لیکن باید پیش از همه آمیغها دانسته شود و مغزها از این تیرگی بیرون آید.

درباره تندرستی و بیماری یک گرفتاری دیگر که در همه جهانست و در ایران نیز هست آنست که بسیاری از پزشکان پزشکی را کاری یا پیشه ای برای بهره مندیهای خود میشمارند و بیش از همه در پی پول اندوزی هستند. دواسازی و دوا فروشی نیز بازرگانی شده که جز برای سودجویی نیست.

اینها بسیار زیانمند است. پزشکی که در پی پول اندوزیست، باو دلگرم نتوان بود. در همین تهران هستند پزشکانی که چون در پی پول توزیند داروهای بیهوده به بیماران میخورانند. بیماری که دو روزه بهبود تواند یافت ده روز میآورند و میبرند. خدا میداند که سالانه چه اندازه کسانی قربانی این سودجوییها میگردند.

داروسازان و دوافروشان دغلکاریها بیشتر دارند. داروهای دروغی ساختن و رواج دادن، از یک دارو ستایشهای بیجا نوشتن، داروهای کهن را بجای نو فروختن از دغلکاریهای شناخته شده آنهاست.

یک گام برجسته بزرگی در راه نیکی جهان آن خواهد بود که پزشکی و داروسازی از اینحال بیرون آید. در آیین ما باید هیچ کاری یا پیشه ای را راه پول اندوزی نشناخت و جز بنام «انجام بایای توده ای خود» بآنها نپرداخت. بویژه پزشکی که کاری ارجمند است و در زندگانی توده ای جایگاه والاتر میدارد و بسیار ناسزاست که راه پول اندوزی شناخته شود. درباره داروسازی ما برآنیم که باید دولتها آنرا بزیر نگهبانی گیرند و اختیاری ببازرگانان یا پزشکان سودجو ندهند.

***

۳۱ ـ ما براه کار پا گزارده ایم:

تا اینجا سخن از آلودگیها راندیم. ده آلودگی شمرده بودم از چاره هریکی جداگانه سخن راندم. کسانی خواهندگفت: «راه کار چیست؟.. از کجا باید آغاز گردد؟..». من پاسخ این پرسش را در میان سخنان خود دادم. چند بار تکرارکردم که سرچشمه همه آلودگیها، گمراهیها و نادانیهاست، تیرگی مغزهاست. راه کار نیز همینست که ما بروشن گردانیدن آمیغها پردازیم و مغزها را از تیرگی بیرون آوریم.



ژنرالیسیم استالین

این نکته در ایران نادانسته مانده که گرداننده و راه برنده آدمی دانسته ها و فهمیده های اوست. این چیزیست که روانشناسی هم خواهد پذیرفت. امروز شما از راه دور برخاسته باینجا آمده اید. چه چیز شما را آورده است؟.. چیزی که شما را از جایتان برانگیزانیده و روهاتان باینسو گردانیده و پاهاتان بتکان آورده تا باینجا رسانیده چه بوده؟.. جز اندیشه هایی بوده که در مغز داشته اید؟.. جز این بوده که میدانستید در اینجا نشستی برپا خواهد شد و این نشست را سودمند میدانستید و همین چیزها شما را باینجا رسانیده؟!.. چنین انگاریم که این اندیشه ها درشما نبوده آیا باز توانستیدی آمد؟!..

آری این نکته نادانسته مانده است. بارها دیده ام کسی میآید و چنین میگوید: «اینها که شما مینویسید همه سخنست، کار باید کرد». بلکه این بهانه ای در دست دشمنان ما بوده که ریشخند کنند و نیشهایی زنند. فلان مرد خیره رو میآید و چنین میگوید: «شما در این چند سال چه کرده اید؟!.. شما همه اش حرف میزنید. ببینید لنین و استالین چه کردند؟!..».

اینها نمیدانند که هر جنبشی آغازش سخنست. اسلام که آن تکان را بجهان داد آغازش جز سخن نمیبود. همان کمونیستی که کشور بزرگ روس را زیر و رو گردانیده، سالهای دراز جز سخن نمیبوده.

روزی بیکی گفتم: ما شما را «مستشار» خود گردانیدیم. بما راه نمایید بگویید چه کنیم؟.. چه کنیم که کار باشد و سخن نباشد؟.. از پاسخ درماند. گفتم: پس با این درماندگیست که آمده بما خرده میگیرید و ریشخند میکنید؟!.. گفت: «من خودم هم نمیدانم چه کار باید کرد». گفتم: اگر تو نمیدانی ما میدانیم و از روی فهم و بینش راهی را پیش گرفته ایم.

تو نمیدانی. ولی ما میدانیم که همه جنبشهای جهان از سخن پدید آمده. سخنانی رانده شده، آمیغهایی روشن گردیده، آهنگهایی (عزمهایی) در دلها پدید آمده، راه کوشش شناخته شده، یکدسته هم اندیشه و هم آهنگ دست بهم داده به پیشرفت پرداخته اند. اینست راه کار و جز این نیست.

شما چنین انگارید که امروز در ایران هزار تن از مردان برجسته، از وزیران، از پیشوایان احزاب، از روزنامه نویسان، از دانشمندان، از ملایان، از سوی توده برای چاره بآلودگیها برگزیده شوند و آنان نشستها برپا گردانند. آیا خواهند توانست کاری بانجام رسانند؟..

بیگمان نخواهند توانست. زیرا در بیشتر آنان آهنگی نیست و از ته دل چیزی نمیخواهند. آنگاه راه روشنی در پیش نمیدارند، نه آلودگیها را میشناسند و نه چاره آنها را. اگر بخواهند با گفتگو راه را روشن گردانند این گفتگو آنها را از هم خواهد پراکند.

ولی چون از پیش سخنانی بمیان آید و آمیغهایی روشن گردد و راه کوشش گشاده شود، بگفتگویی نیاز نخواهد بود و باهمادی که از اینراه پدید میآید همان که بکار آغاز کرد، بی هیچ درنگی پیش خواهد رفت.

اینها را که میگویم خواستم دو چیز است: یکی آنکه در چاره جویی بآلودگیها، راه کار روشن گردانیدن آمیغها و تکان دادن باندیشه هاست. کوشش باید از اینجا آغاز یابد. دیگری اینکه ما بآن راه پا گزارده ایم و گامهایی نیز پیش رفته ایم.

* * *

۳۲ ـ کوششی نیست که نتیجه ندهد:

در ایران گروهی هستند که کالاشان نومیدیست. همان که سخنی از پیراستن توده شنوند و یا کوششی بینند نومیدی نشان داده چنین گویند: «این مردم نمیشود».

بی هیچ سرمایه ای خود را «مصلح» میشمارند و بی هیچ کوشش و آزمایشی نومیدند و خود را پس کشیده اند.

در ایران چیزهایی است که در اصل خود بزرگ میبوده و اکنون بسیار کوچک شده. مثلاً «خان» زمانی بسیار بزرگ میبوده. زمانی در همه ایران یک خان بیشتر نتوانستی بود. ولی کم کم از ارج آن کاسته بجایی رسیده بود که بسته برخت میبود. کسی اگر عمامه بسر میگزاشت و جامه دراز میپوشید «شیخ» میبود و همان که کلاه گزارده جامه کوتاه بتن میکرد «خان» میشد. مطربها و بوزینه گردانان همه خان میبودند. رسواییش بجایی رسد که آزادگان از آن بیزاری جستند و دولت قانونی گذرانیده نامها را از آن پاک گردانید.

«دینار» نام سکه ای از زر میبوده که بحساب امروزی هر دیناری دست کم دویست ریال ارزش میداشته. ولی کم کم از ارزش آن کاسته در زمان ما بجایی رسیده بود که هر هزار دینار یک ریال میبود. واژه بدبخت دویست هزار بارکوچک تر از اصل خود شده بود.

از اینگونه فراوانست. داستان «اصلاح» یا پیراستن توده از آلودگیها نیز از آنهاست. این نیز هزارها بار کوچکتر گردیده تا بدینسان بدهانها افتاده.

هزارها کسان دعوی «مصلحی» میدارند. ولی اگر شما آنان را ببازپرس کشیده از هر کدام بپرسید: «اصلاح چیست؟.. دردها کدامست؟.. چاره ها چه باید بود؟..»، یا چون میگویند: «این مردم نمیشوند»، شما بپرسید: «چرا نمیشوند؟.. چشده که دیگران بشوند و اینها نشوند؟..»، بهیچیک از اینها پاسخ درستی نخواهید شنید. زیرا اینها چیزهاییست که هیچگاه نیندیشیده اند.

اینها بسیار پست است و جز در خور ریشخند نیست. اینها را که میگویم من ننگم میآید.

در ایران هزار سالست گرفتاریها آغاز یافته و زمان بزمان بدتر گردیده و تاکنون جنبشی بنام چاره جویی رخ نداده. گفتن اینکه «این توده نیک نخواهد بود» بسیار بیجاست. سخنیست بسیار بیدلیل. چیزیکه هست گرفتاری بسیار بزرگیست و چاره نیز کار آسانی نیست.

نخست سرمایه میخواست. بایستی آلودگیها و گرفتاریها شناخته گردد و سرچشمه آنها دانسته شود و چاره نیز از آن راه آغاز یابد.

دوم به باهماد نیاز میداشت. میبایست گروهی از پاکدلان و نیکخواهان آهنگها یکی گردانند و دست بهم دهند و در راه کوشش گام بگام پیش روند.

بنیاد کار این دو چیزاست و ما خشنودیم که هر دو را میداریم. خشنودیم که بنیاد کار آماده گردیده است.

سخن از آلودگیها و چاره های آنها بپایان رسید. ما نیز نشست را بپایان میرسانیم.

نشست پنجم

در این نشست بپایه دوم ازسه پایه سیاست پرداخته سخن از رفتار خودمان با دولتهای روس و انگلیس خواهیم راند. کسانی تنها این را سیاست میشناسند و سیاست را جز باین معنی نمیشمارند. ما با آنان همداستان نیستیم. ولی ما باین زمینه نیز ارج بسیار میگزاریم.

***

۳۳ـ ما در این باره هم راهی روشن پیش گرفته ایم:

همه میدانیم امروز کارهای جهان در دست سه دولت بزرگ روس و انگلیس و آمریکاست و از این سه دولت دو تای نخست با ما همسایه اند. کشور ما در میان خاکها و آبهای روس و انگلیس نهاده شده. گردش جهان و پیشآمدهای تاریخی، توده روس را از کنار دریای شمال، و نژاد انگلیس را از آنسوی دریای مانش کشیده و آورده و از شمال و جنوب با ما همسایه گردانیده. از زمان فتحعلیشاه ایرانیان چشم بازکرده خود را در این تنگنا دیده اند.

اینست جای گفتگوست که رفتار ما با این دو دولت چه باشد؟.. چه راهی با این و آن پیش گیریم؟.. کدام را دوست و کدام را دشمن خود شماریم؟.. این دو دولت که باهم کشاکشهای بسیار میدارند و سیاستهاشان در این کشور برخورد پیدا کرده، ما در میانه چکارکنیم؟.. چگونه خود را ایمن و آسوده گردانیم؟..

آنگاه از بیست و چند سال پیش، در میان این دو دولت، در آیین و راه زندگانی نیز دو تیرگی پیدا شده. توده روس درفش سوسیالیزم وکمونیزم افراشته اند و حزبی که امروز بکشور پهناور روس فرمان میراند حزب کمونیست است. در حالیکه در انگلیس حزبهای دیگر نیرومندترند و دولت انگلیس هوادار سرمایه داری میباشد. این زمینه دیگری برای نبردها و همچشمیهای ایشانست. ایرانیان در این دو تیرگیها چه حالی پیش گیرند؟.. بکدام سو گرایند؟..

جستار بسیار بزرگیست. جستاریست که تاکنون در پیرامون آن، از روی فهم و بینش، سخن رانده نشده. من میخواهم ما آنرا نیک بکاویم. میخواهم در پیرامونش آزادانه گفتگو کنیم. امروز در ایران تکانی هست. انبوهی از جوانان و دیگران دلبستگی بتوده و کشور میدارند. ولی در برابر این جستار درمانده اند و برخی هم براه گمراهی افتاده اند.

آنان باور نمیکنند که ما بتوانیم با روس و انگلیس همسری کنیم و استقلال خود را نگه داریم. اینرا نشدنی میپندارند. اینست یکدسته گریبان بدست نومیدی داده کار را به پیشآمدها وا گزارده اند. یکدسته چاره دیگر ندیده دست بدامن ناله و زاری یازیده اند. یکدسته انگلیس را بهتر دانسته چنین میخواهند که ایرانیان پشت بسیاست آنان داده خود را از روسها نگه دارند. یکدسته وارونه آنرا گرفته میخواهند این مردم بروسها گراییده دست انگلیس را از خود برتابند.

ما میگوییم: بهتر از اینها توان اندیشید، بهتر از اینها راه توان یافت. اینها یا از نومیدی و یا از سستی و یا از سهشهای خامست. در چنین کار بزرگی باید بیش از همه فهم و خرد را راهنما گردانید و هرچه توان دوراندیش و باریک بین بود.

من در اینجا هم بگفته های پیش باز میگردم. در اینجا هم میگویم: اگر ایرانیان خود را از آلودگیها پاک گردانند و رفتار و زیستشان از روی فهم و خرد باشد، راه رفتن با روس و انگلیس بآنان سختی نخواهد داشت.

***

٣٤ ـ دسته ای باید توده را راه برد:

در این کشور نخست باید دسته ای باشند که رشته کارهای توده را بدست گیرند و از روی پروگرامی آنرا راه برند. در یک کشور یا باید خود توده براه زندگانی بینا باشند و با همسایگان از روی فهم و بینش راه روند، و یا دسته ای بینا و بافهم پیش افتاده آنان را راه برند. در کشوری که نه خود توده بیناست و نه دسته بینایی رشته کارها را در دست میدارد، گفتگو از سیاست بسیار بیهوده است.

توده ایران با این بیسری و بیسامانی چه سیاستی توانند داشت؟!.. گرفتم که سیاستی بود، گرداننده آن کیها خواهند بود؟!..

این کابینه ها که میآیند و میروند، سیاستی راه توانند برد؟!.. ده تن وزیر که خودشان راهی (مسلکی) دنبال نمیکنند و هریکی اندیشه هایش جدا از دیگرانست و آنگاه پشتشان بجایی گرم نیست و بدلخواه این و آن میآیند و میروند، چه سیاستی پی توانند کرد؟!..

کارهای سیاسی تنها داشتن وزیر خارجه و نماینده فرستادن بکشورهای بیگانه و شرکت در انجمنهای «بین المللی» نیست. تنها با اینها گره از کارها نتوان گشود. باید دید یک دولت چه اندیشه هایی دنبال میکند و با هریکی از همسایگان میخواهد چه رفتاری پیش گیرد.

همه میدانیم امروز ایران گرفتار چه دسته بندیهاست. در سایه نبودن سیاستی روشن و دولتی نیرومند گروهی بشوروی گراییده اند و گروهی بسود انگلیس میکوشند و دسته بندیهای بزرگی پدید آمده که آن خود مایه گرفتاریست. بویژه اگر رنجیدگی در میانه دو دولت پدید آید که هر آینه این دو دستگی در ایران به پیکار خواهد انجامید. چنانکه میرزا ملکم خان مثل زده امروز حال ایران حال یک کشتیست که در دریایی موج خیز افتاده و ناخدا و کشتیبانی هم نیست.

جای هیچ گفتگو نیست که باید در ایران یکی از سه کار باشد: یا دسته نیرومند شاینده ای با راهی روشن بروی کار آید و سررشته کشور را بدست گیرد و خردمندانه و دوراندیشانه آنرا راه برد، و یا همچون زمان رضاشاه دیکتاتوری برخیزد و با دلخواه خود ـ نیک یا بد ـ کارهایی کند، و یا کشور همیشه دچار آشفتگی باشد و روزبروز بدتر گردد.

بیشتر ایرانیان گرفتار خودخواهیند و از سخت ترین کارهاست که بباهمادی پیوندند. از سخت ترین کارهاست که هزارتن و دو هزارتن با فهم و دانش باهم یکی باشند. همان جوانان که برای استقلال ایران جوش میزنند هریکی

در آرزوست که پیشوا باشد. از پیشوا بودن به ده تن بیشتر خوشش میآید تا همدستی با هزارتن. اینان گرفتار هوسهای خود هستند و این جوشها و سهشها که نشان میدهند بیش از همه، از روی هوسهاست.

این عیب بسیار بزرگی در آنهاست. این از ناتوانی روانهای ایشانست. بیشوند نیست که ما از فرهنگ آنهمه مینالیم. یکی از زیانهای بزرگ فرهنگ همینست که روانهای جوانان را ناتوان گردانیده بنیروی خودخواهی آنها بسیار میافزاید.

بهرحال مردمی که نمیتوانند بهوسها و خودخواهیهای خود چیره درآیند و دسته ای از میان ایشان برنمیخیزد که سررشته کارهای کشور را بدست گیرد و از روی فهم و بینش توده را راه برد، چنان مردمی حق گله از بدبختی نخواهند داشت.

در این زمینه بسخن درازی نیاز نیست. اگر کار از روی فهم و خرد است و خواسته میشود این توده از بدبختیها رها گردد و از این تنگنا که در میانه دو دولت بزرگ افتاده بیرون آید، هرآینه باید دسته ای با فهم و بینش (دسته ای که از مردان پاکدل و دوراندیش و از جوانان خونگرم گردنفراز پدید آید)، سررشته کارها را بدست گیرد و این توده را راه برد، و این دسته یا باهماد باید در زمینه رفتار با دولتهای همسایه دو چیز را پایه کارهای خود گرداند: یکی اینکه توده ایران برای خود زید و از هر باره دارای استقلال باشد. دیگری آنکه با روس و انگلیس نیکخواهی و دوستی کند و هر دو را یکسان گرفته کمترین گرایشی بیکسو نشان ندهد. این دو چیز بنیاد سیاست ایران باشد.

اینست راه رهایی ایران، و من برای آنکه گفته خود را روشنتر گردانم بهتر میدانم درباره هریکی از این دو چیز سخن رانم:

***

۳۵ ـ استقلال چیست؟..

درباره استقلال در ایران اندیشه های گمراهی هست و من ناچار خواهم شد در اینجا از زمینه گفتگو بیرون روم و سخن را از یکجای دور گرفته پیش آیم:

این تیره هایی که امروز در روی زمینند و هر کدام توده ای شده جدا از دیگران زندگی میکنند، در نتیجه گردش جهان باینحال رسیده اند. مثلاً مردم فرانسه که زبان و نژاد جدا میدارند و جدا از دیگران زندگی میکنند تاریخ درازی میدارند و در نتیجه صدها پیشآمدهای تاریخی بوده که چنان توده و کشوری پدیدآمده.

تبار آدمیان یکیست. ولی گردش جهان آنها را تیره به تیره گردانیده و این جداییها را در میان آنها پدید آورده. اکنون ببینیم ما باینها با چه دیده مینگریم؟.. باین جداییها چه معنایی میدهیم؟.. اینها زیانمند است یا سودمند؟.. باید برود یا بماند؟.. در این باره است که میخواهیم سخن رانیم.

در نگاه نخست چنین پیداست که این جداییها گرفتاریها پدید میآورد، جنگها و خونریزیها از آن برمیخیزد. همین جنگ که پس از شش سال خونریزی و ویرانی تازه پایان یافته نتیجه آنها بوده. توده ها چون از هم جدایند هریکی بدیگران برتری میفروشد و بآرزوی چیرگی میافتد و باهم نبرد و کشاکش میکنند و کار را بجنگ میرسانند.

از اینجاست سوسیالیستها که دشمن جنگند برای جلوگیری از آن، آرزو میکنند که کشورها و مرزها از میان رود و همه توده ها یکی باشند. این اندیشه آنهاست.

ولی اگر نیک اندیشیم این جداییها زیانمند نیست، بلکه اگر کارها از راهش پیش رود، سودها نیز دارد. ما در یک کشور هم برای آسانی کارها بخشها پدید میآوریم. مثلاً ایران یک کشور است و مردم ایران یک توده اند. در همانحال ما آنرا بچند استان و شهرستان بخش کرده ایم که بهر استان و شهرستانی، استاندار یا فرماندار جداگانه میفرستیم و اداره های جداگانه برپا میگردانیم. در یک کوی که هزار خانواده مینشینند، ما بهتر دانسته ایم که هر خانواده ای در خانه جدایی نشیند و در کارهای خانواده ای آزاد و جداسر باشد. این را نه تنها زیانمند ندانسته سودمند و بایا هم شناخته ایم.

اگر روزی آرزوی سوسیالیستها برآورده شود و سراسر جهان یک کشور گردد و دارای حکومت باشد، باز باید بخشها پدید آورده شود و هریکی از کشورهای کنونی بخش جدایی بوده و هر توده ای در کارهای درونی خود آزاد و جداسر باشد.

پس این کشورها و توده ها که پدید آمده و هست زیانمند نیست. حال آنها حال خانه ها و خانواده هاست. آنچه زیانمند است و بجنگ و خونریزی میانجامد، همچشمیها و کشاکشهاست که توده ها مینمایند و کوششی که باید کرد درباره این کشاکشهاست.

امروز بهترین راه برای نیکی جهان آنست که کشورها چنانکه هست باشد و هر توده ای در کارهای خود آزاد باشد. هر توده ای کارهای خود را بهتر و دلسوزانه تر انجام توانند داد. از آنسو در بیرون در میان توده ها همبستگیها باشد و قانونها در میان ایشان روان گردد. هم آزادی هر توده ای در کارهای ویژه خود نیک است و باید بود و هم این همبستگیهای بیرونی در کارهای همگانی جهان. درست داستان خانواده ها و کویست.

«استقلال» که میگوییم باین معنیست. استقلال آنست که هر توده ای برای خود زندگی کند نه برای دیگران، و در سامان دادن بکارهای زندگانی و کوشیدن بآبادی کشور خود آزاد و جداسر باشد. استقلال یک چیز پنداری نیست و نتیجه های بسیاری را در پی دارد. استقلال در اینجا با آزادی بیک معنیست.

ما از زمان برده داری دور شده ایم. ولی معنی برده را میدانیم و از حال بردگان آگاهیم. در زندگانی میانه آزاد و برده جدایی بسیار میبود. یک مرد آزاد بهر خود میزیسته و در پی سود و زیان خود میبوده. ولی یک برده بهر دیگری میزیسته و آزاد نمیبوده که در پی سود و زیان خود باشد و خوشی و آسایش خود را دنبال کند. در زندگانی توده ای، جدایی میانه استقلال داشتن و نداشتن بهمان اندازه است.

***

٣٦ ـ گمراهیهای سیاسی:

چنانکه گفتیم دسته هایی در ایران هستند که رهایی ایرانیان را از این گرفتاریها که میدارند جز در گراییدن بیکی از دو دولت نمیشناسند که گروهی بانگلیس و گروهی بروس گراییده اند. اینان یکدسته از روس بیمناکند و برای نگهداری ایران پشتیبانی انگلیس را بایا میشمارند. یکدسته دیگر سرچشمه بدبختیهای ایران را رفتار انگلیس دانسته برای رهایی از آنها بهواداری روس نیاز میبینند. گاهی کسانی هم بی باکی نموده دم از پیوستن میزنند. بارها شنیده شده: «ما اگر زیردست انگلیس باشیم چه خواهد بود؟!..»، «ما اگر بروسها پیوندیم چه زیان خواهد داشت؟!..»، «استقلال چیست؟!.. اینها همه خیال است!..».

ولی اینها گمراهیهای سیاسیست. این اندیشه ها ناستوده و خامست و ایرادهایی بآنها توان گرفت:

نخست ـ استقلال گرانبهاتر از آنست که اینان شناخته اند. اینان بگفته خودشان استقلال را چیزی پنداری وتفنی میشمارند که اگر بود بوده نبود نبوده. ولی چنین نیست و استقلال دارای نتیجه های بسیاریست.

دوم ـ سرچشمه گرفتاریهای ایران آلودگیهای خود توده است، و این آلودگیها نچیزیست که با گراییدن بروس یا انگلیس چاره شود. این آلودگیها چاره اش جز با دست خودمان نتواند بود و ما باید آزاد باشیم تا بتوانیم باین دردها چاره کنیم. گرایش بیکی از دو دولت میدان آزادی را بما تنگتر خواهد گردانید.

سوم ـ با حال کنونی جهان و با پیمانهای دوستی که در میانه دولتهاست، نشدنیست که یکی از دو دولت بزیان آن دیگری، پشتیبانی آشکار بما کند و یا بپاس دلخواه ما پیمان دوستی خود را با آن یکی بهم زند. از این گرایشها جز آن نتیجه نخواهد بود که ما را افزار کار گردانند و بسود خود باینسو و آنسو چرخانند.

چهارم ـ با این دسته بندیها که در این کشور است، اگر یکدسته بخواهند به این دولت گرایند، دسته های دیگر بنام همچشمی بدولت دیگر خواهند گرایید. و این گذشته از اینکه آشفتگی را در کشور بیشتر خواهد گردانید مایه رنج همان دولتها خواهد بود و هر آینه آنان ما را خوار خواهند شمرد و پاسی بما نخواهند گزاشت.

یک جمله بگویم: این رفتارها بسیار بیم آور است و چه بسا که روزهای بسیار تیره و سیاهی را برای این توده پدید آورد. کشوری همچون ایران را که مانند ظرف شکسته ایست بمیان کشاکشهای دو دولت بزرگ انداختن بسیار دور از خرد است. آنان بگمان خود میخواهند دخالت بیگانگان را کمتر گردانند. ولی رفتارهاشان نتیجه وارونه داده دخالت بیگانگان را هرچه بیشتر تواند گردانید.

آن نومیدیها که مینمایند و آن بهانه ها که میآورند بسیار بیپاست. نخست این غلطست که ما همه بدیها را از سیاست انگلیس بدانیم. غلطست که از دولت روس آنهمه بترسیم. اینها اندیشه های آن کسانیست که درباره توده و گرفتاریهای آن نیک نیندیشیده آنها را نفهمیده اند. سخنی را که چند بار گفتم باز میگویم: سرچشمه بدیها بیش از همه آلودگیهای خود توده است و باید بیش از همه اینها را بدیده گرفت. دوم گرفتم که بهانه هاشان راستست. آیا چاره سیاست انگلیس گراییدن بروس، و چاره ترس از روس پناهیدن بانگلیس میباشد؟!.. آیا فهم و خرد چنین کاری را سزا میشمارد؟!..

روزی بیکی گفتم: داستان شما با این رفتارتان داستان کسیست که خود را کشته و چنین نوشته بود: «فلان خویشاوند با من دشمنست، قصد جانم دارد. من از ترس جان خودم را کشتم».

***

۳۷ ـ باید باستقلال ارج بیشتر گزاشت:

در این زمینه بیش از این سخن نمیرانم. جای گفتگو نیست که ما باید باستقلال خود ارج گزاریم و در بند نگهداری آن باشیم و کارهای خود را خودمان بانجام رسانیم. ما اگر باستقلال ارج نگزاریم به چه چیز ارج خواهیم گزاشت؟!.. ایران باید با همه خاک خود بماند و ما در این کشور برای خود زندگی کنیم و در پی آسایش و خوشی خود باشیم. ما یکی از توده های جهانیم و این سرزمین میهن ماست. باید نیک باشیم و خود را از آلودگیها بپیراییم و کشور خود را آباد گردانیم و با سرفرازی زندگی کنیم. این باید بود آرمان ما.

ما از گراییدن بیکی از دو دولت نه تنها سودی نخواهیم دید، زیانهای بسیار خواهیم دید و دشواریهای ما بیشتر خواهد گردید. چنانکه گفتم در کشور آشفتگیها فزونی خواهد یافت، دو دستگیها سخت تر خواهدگردید، از ارج ما در نزد بیگانگان خواهد کاست، آزادی ما در کوشش به نیکی توده کمتر خواهد بود. آنگاه چه دولت روس و چه دولت انگلیس، این نخواهند کرد که به پشتیبانی آشکار از ما برخیزند، و بپاس دلخواه ما دوستی خود را بهم زنند. جز آنکه ما را افزار گردانند و باینسو و آنسو دوانند، بکاری نخواهند برخاست.



مستر چرچیل

امروز حال جهان چنانست که نه تنها سود ما، سود دولتهای انگلیس و روس نیز در آنست که ما استقلال خود را نگه داریم و کارهای کشور را خودمان راه اندازیم و بهیچیک از آن دو دولت نگراییم. بودن یک ایران آزاد و استوار بسود آن دولتها نیز هست.

اینکه روس و انگلیس استقلال ایران را براست میدارند و پیاپی میگویند: «ما با ایران دعوای خاکی نداریم» تعارف یا فریبکاری نیست و از روی راستیست. در حال امروزی چشم بخاک ایران دوختن و یا دست اندازی بگوشه ای از این کشور کردن، بزیان آنهاست. روس و انگلیس هریکی سیاست جهانی بسیار بزرگی را دنبال میکنند و خود آنها پیشگام شده انجمن سانفرانسیکو برپا میگردانند، و سخن از آزادی همه توده ها بمیان آورده «منشور» ها بیرون میدهند. با آن سیاست بسیار ناسازگار است که بیایند در ایران دعوی خاکی کنند و یا استقلال این کشور را بهم زنند.

آنگاه امروز انگلیس و روس با هم دوستی پیدا کرده اند و در کارهای جهان همدست یکدیگر میباشند. هیچگاه این دو دولت ـ یا بهتر بگویم: این دو توده ـ بپاس دلخواه ما دوستی خود را بهم نخواهند زد.

از دو حال بیرون نیست: روس و انگلیس یا در اندیشه دوستی با یکدیگر و خواهای صلح و آرامشند و در آنحال پروایی بما نخواهند داشت و دوباره میگویم بپاس دلخواه ما دوستی خود را بهم نخواهند زد، و یا اندیشه دوستی ندارند و در پی پدید آوردن جنگ میباشند و در آنحال نیز ما جز افزاری در دست آنها نخواهیم بود و جز بدبختیها بهره ای نخواهیم برد.

آری یک چیز را پنهان نتوان داشت و آن دخالتهاییست که روس و انگلیس در کارهای ایران، در آشکار و پنهان، از دور و نزدیک، میکنند و همینها مایه رنجیدگیها در میان آنهاست.

من چنین میدانم که این دخالتها نتیجه همچشمیهای ایشان میباشد و انگیزه آنها بیش از هر چیز حال آشفتگی و نابسامانی ایرانست. در این کشور که سیاست روشنی نیست و یک دولت نیرومند و پایدار بروی کار نمیآید، هریکی از آن دو دولت از دیگری بیمناکست. انگلیسها میترسند روسها پیش افتند و در ایران ریشه دوانند و دسته ها برای هواداری خودشان پدید آورند و اگر در آینده جنگی در میانه رخ داد، از این کشور و از مردمش بزیان ایشان سود جویند، روسها در نوبت خود از انگلیسها همان ترس را میدارند و نمیتوانند بی پروایی نمایند و خود را بکنار کشند.

ایران یکی از جاهاییست که سیاستهای این دو دولت با هم برخورد پیداکرده. اکنون اگر ایرانیان مردان سرفرازی باشند و در این کشور دسته نیرومندی رشته کارها را بدست گیرد و با فهم و بینش کشور را راه برد و هر دو دولت را بیک دیده دیده یکسان رفتار کند، پیداست که از برخورد آن دو دولت بسیار خواهد کاست و من چنین میدانم که خود آن دولتها از این رفتار خشنود گردیده هر دو سود خود را در آن خواهند دید که بچنان دولتی کمکها کنند و تا توانند خود را از کارهای این کشور دورتر دارند.

بویژه اکنون که پس از شش سال خونریزی و ویرانکاری جهانیان خسته و فرسوده اند و هیچ دولتی نمیخواهد دوباره جنگ پیش آید، و چه روس و چه انگلیس با همه همچشمی که دارند، میخواهند در دوستی پایدار باشند و از هرچه که رنجیدگی آور است تا میتوانند دوری میگزینند. با چنین حالی برای ایرانیان فرصت نیکیست که شایندگی از خود نشان دهند، که با پیش گرفتن یک سیاست دوراندیشانه و رفتار خردمندانه، هم کشور خود را از این گرداب درماندگی بیرون آورده بیک راه پیشرفت اندازند، و هم در زمینه آسایش و آرامش جهان گامهایی بردارند و نام نیکی بدست آورند. میتوان گفت: از قرنها چنین فرصتی برای ایران پیش نیامده بوده.

***

۳۸ ـ باید با هر دو دولت نیکخواهی نمود:

نکته ای که در اینجا هست دو چیز است: یکی آنکه ایرانیان برای خود زندگی کنند و در پی نیکی خودشان باشند. استقلال در معنی والاترش همینست. استقلال تنها جداسر بودن نیست. چه بسا مردمی که جداسر باشند و از ناتوانی روانها و خردها برای دیگران زندگی کنند. استقلال آنست که ایرانیان خود را با دیگران یکسان بینند و رشته کارها را خود بدست گرفته بکوشند که توده را از بدیها بپیرایند و کشور را از ویرانی بیرون آورند و آرمانهای ارجمندی را بدیده گرفته در پی پیشرفت باشند.

دیگری اینکه با دو دولت روس و انگلیس (و همچنان با دولتهای دیگر) یکسان رفتارکنند. بهر دو نیکخواه باشند، یکی را بدیگری برتری ننهند، بیکی بیشتر نگرایند. آنگاه «منافع» یا برخورداریها را که آنان در این کشور داشته اند (و میدارند) بدیده گیرند و تا آنجا که باستقلال ایران برنخورد راهش را باز گزارند.

این دو نکته هریکی در جای خود ارجدار است و باید بدیده گرفته شود. باید همبستگیهای ما با دو دولت بروی این دو پایه بنیاد یابد.

در این گفتارها نمیخواهم نامی از کسی یا حزبی ببرم و نمیخواهم مایه دل آزردگی این و آن گردم. وگرنه گفتنیها بسیار و میدان خرده گیری پهناور است.

من بارها میبینم در یک روزنامه بنام دلسوزی و هواداری از دولت شوروی گفتار نوشته شده. چند ماه پیش در روزنامه ای دیدم که گفتاری نوشته شده در این زمینه که «در یونان منافع دولت شوروی بخطر افتاده» و نویسنده دلسوزیها نشان داده. در شگفت شدم که توده شوروی امروز تواناترین توده جهانست. توده ایست که برای پیشرفت سیاست خود، چه در یونان و چه در جاهای دیگر، ملیونها ارتش آراسته و آماده میدارد، هزارها ژنرال آزموده میدارد، صدها مردان ورزیده سیاسی میدارد، چه نیاز بوده که یک روزنامه نویس ایرانی چنین دلسوزی کند؟!.. این چکاریست که یک ایرانی در ایران بدبختیهای کشور خود را فراموش کند و بیاد توده شوروی بیفتد؟!.. راستست که توده شوروی توده آزادیخواهیست، همه آنان را دوست میدارند و فیروزی آنان را میخواهند. ولی این چیزی دیگر است و آن دلسوزی و گریباندری که روزنامه نویس نشان داده چیزی دیگر میبود.

تنها از یکسو نیست. از آنسو هم گروهی در ایران دسته بسته اند که «منافع انگلستان را حفظ کنند». انگلستان که ملیونها آرتش و هزارها مردان ورزیده سیاسی میدارد و زنهایش بافهمتر از مردان ایران هستند، اینها به پشتیبانی ازو برخاسته اند.

در تبریز مثلی هست میگویند: انگشت توانگر که زخمی شد و خون آمد، برای بستن آن بینوا پیراهنش را پاره کند. این مثل جای خود را گرفته است.

بشوند اینهاست که میگوییم: ایرانیان باید برای خود زندگی کنند. اینها زندگی کردن برای دیگران است.

برخی از اینها میگویند: «باید دنیا اصلاح شود، ما هم در ضمن آن اصلاح شویم». اینرا برای گفتگوهای خود از سیاست روس و انگلیس و هواداریها که بیکی از آن دو دولت مینمایند بهانه میآورند.

میگوییم: راست نیست. چه بسا که جهان درست شود و دیگران نیک باشند و شما با این نادرستی و بدی بازمانید. با این رفتاری که پیش گرفته اید جز چنان نتیجه ای را نتوان بیوسید. داستان شما داستان کسیست که خانه خود را پاکیزه ندارد و همیشه سخن از پاکیزگی شهر رانده بشهرداری خرده گیرد، و بهانه اش آن باشد که اگر شهر پاکیزه شود خانه ما نیز در آن میان پاکیزه خواهد بود. در حالیکه چنین نیست و از پاکیزگی شهر خانه او پاکیزه نتواند بود.

درباره برخورداریها (منافع) که دو دولت در ایران داشته اند، در این باره هم کسانی تندرویها میدارند. آنان میپندارند ما باید دیواری میانه خود و همسایگان بکشیم و حق هیچگونه بهره مندی بآنها ندهیم. استقلال را باین معنی میشناسند.

ولی اینهم خامست و استقلال باین معنی نیست. ما باید با همسایگان راه رویم و همبستگیها داریم. باید با آنان دوستی نماییم. این بما نخواهد برخورد که برخی امتیازها بآنان دهیم و راه برخورداریها را از کشورمان (تا آنجا که باستقلال و بی یکسویی ما بر نخورد) برویشان بازگزاریم. مثلاً داستان خواروبار و افزار فرستادن بشوروی که در این جنگ رخ داد و از کشور ما برخورداریها شد، چیزی که بما برخورد نمیبود و دولت بایستی آن را با خوشی پذیرد و آن پیشآمدهای رسوای شهریور ۱۳۲۰ پیش نیاید. اینرا برای مثل میگوییم.

***

۳۹ ـ ما میخواهیم برای شما همسایگان خوب باشیم:

رویهمرفته باید بتوده های روس و انگلیس فهمانید که ما میخواهیم نیک شویم، میخواهیم برای شما همسایگان خوب باشیم.

ما میخواهیم از روی فهم و بینش زندگی کنیم، میخواهیم توده خود را از آلودگیها پاک گردانیم، کشور خود را آباد سازیم. میخواهیم خود را شاینده گردانیم که در کوششهای نیکخواهانه «بین المللی» که شما پیشگام میباشید ما نیز همگامی نماییم.

میخواهیم بجای یک کشور آشفته ویران که در همسایگی مایه ناآسودگی شماست، یک ایران آراسته و پیراسته برپا گردانیم که همیشه مایه خشنودی شما باشد.

آلودگیهایی که در توده ماست ـ بیسوادی نود درصد مردم، گرسنگی و لختی کشاورزان و رنجبران، کوچ نشینی ایلها، فراوانی مفتخواران، ویرانی بخش بزرگی از کشور، رواج چهارده کیش بیپا، عادتهای زشت قمه زنی و زنجیرزنی و مانند اینها که بیرون از شمار است ـ گناهش پای شما را نیز میگیرد. سیاست فشارآمیز دولتهای شما (در زمان گذشته) به نیکخواهان ایران فرصت چاره جویی باین آلودگیها نداده. امروز هم نازیبنده است در توده ای در همسایگیتان چنین آلودگیها باشد. تاریخ شما را در این باره پاسخده خواهد شناخت.

بهرحال ما بکار برخاسته میخواهیم توده را از این آلودگیها پاک گردانیم. جانفشانیها در اینراه میکنیم. آیا بایای شما نیست که بما یاوری کنید؟!..

باید بدینسان آواز خود را بگوش آنها رسانید. چه توده روس و چه توده انگلیس آزادیخواهند و هر آینه بیاوری خواهند برخاست و هم آوازی خواهند نمود.

امروز جهان، جهان دیگریست. مردمان چون بینند ما میخواهیم در ایران از بدیها بیرون آییم و راه دوراندیشانه و خردمندانه پیش گرفته میخواهیم با همسایگان خود دوستانه و نیکخواهانه راه رویم، از دور و نزدیک بما کمک خواهند کرد.

بویژه چنانکه گفتم ایران یکی از جاهاییست که سیاستهای روس و انگلیس برخورد پیدا میکند و این آشفتگیها در ایران برای آینده جهان نیز بیمناکست، و ما اگر شایندگی از خود نشان دهیم و این آشفتگیها را از میان برداریم، به پایداری آرامش در جهان کمکی کرده ایم و در این زمینه همه مردمان ارج ما را خواهند شناخت.

در این باره بیش از این بسخن نیاز نیست و نشست را هم بپایان میرسانیم.

نشست ششم

نشست گذشته چون پایان یافت یکی از جوانان ایرادی گرفت. یکی هم از یاران پرسشی کرد. در این نشست بهر دو پاسخ میدهم:

***

۴۰ ـ هر کسی باید خود نیک باشد:

آن جوان چنین گفت: «آن دسته نیرومندی که میگویید رشته کارها را بدست گیرد چگونه تشکیل میشود. مگر باین توده میتوان امیدوار بود؟!..».

جای افسوس است که در ایران راه نیک شدن را هم نمیشناسند. در این توده یکی از گرفتاریهاست که مردان بافهم و جوانان درسخوانده خود را از توده بیرون میگیرند و هر زمان که گفتگو از نیک شدن میرود، هر کسی آنرا از دیگران میخواهد و خود را بر کنار میگیرد، و نتیجه این آنست که هیچ نیکی انجام نمییابد.

چند سال پیش که در دانشکده معقول و منقول درس میگفتم یکدسته از شاگردان آنجا را بسربازخانه بردند. افسری که برای مشق دادن بایشان برگزیده شده بود میگفت: «اینها حالت غریبی دارند. هر دستوری که میدهم هریکی آنرا بهمراهانش تکرار میکند و خود را فراموش میسازد. چون در صف کج میایستند و من فرمان راست بایستید میدهم، هیچکی بخود نمیپردازد و فرمان مرا بدیگران تکرار میکند».

هنگامیکه سخن از نیکی میرود هرکس باید خودش آنرا بپذیرد و از این راهست که نتیجه تواند بود. ما میگوییم: باید دسته ای در ایران پدید آید و راه سیاستی را بروی این توده باز کند و کشور را از این آشفتگی و سرگردانی بیرون آورد. این یک راهنماییست که ما میکنیم و هر مرد با غیرت و پاکدلی که اینرا میشنود باید بتکان آید و داوطلب باشد، و ما که امروز گروهی هستیم و کوششهایی آغاز کرده ایم او نیز بما پیوندد. از اینراه هزارها کسان پا پیش توانند گزاشت و نتیجه ای که میخواهیم پدید تواند آمد. اینست راه کار و همه جنبشها در جهان از این راه پدید آمده. بسیار غلطست که کسی خود را بکارگیرد و نیکی را از دیگران خواهد. بسیار غلطست که کسی همانکه شنید نومیدی نماید.

بارها دیده ایم یکی میآید و میگوید: «این مردم نمیشود، شما بیهوده زحمت میکشید». میگوییم: تو را با مردم چکار است؟.. از خودت بگو. آیا میخواهی بشوی یا نه؟.. آیا میخواهی در راه توده و کشورت بکوشی یا نه؟..

دیگری میآید و میگوید: «راستی شما امیدوارید؟.. از این کوششها نتیجه میشود؟..». میگوییم: مگر چشم دارید که «سند رسمی» بشما سپارم؟!..

دیگری میآید و میگوید: «من میترسم انگلیسها نگزارند، جلو شما را بگیرند». میگوییم: آخر انگلیسها چگونه جلو ما را خواهند گرفت؟!.. آیا آیروپلان بر سر ما خواهند فرستاد که شما چرا نیک میشوید؟!.. چرا از بدیها بیرون میآیید؟!.. آنگاه اگر انگلیسها بخواهند جلوگیرند ما باید دست برداریم؟!..

اینها را میگویند، و چون پاسخ شنیدند میروند و دیگر نمیآیند. بارها گفته ام اینها بهانه های بیغیرتیست. اینها کسانیند که دلهاشان مرده و خونهاشان از جوش افتاده، و چون نمیخواهند در این کوششها همراهی کنند این بهانه ها را میآورند. امروز در ایران مردان بافهم و جوانان با غیرت باندازه نیاز هستند و جای هیچ نومیدی نیست.

***

٤١ ـ گرفتاریهای ما جداست:

اما پرسشی که کرده شد در این زمینه بود که چنانکه گفته ایم دولتهای روس و انگلیس در آیین زندگانی نیز از هم جدایند و یکی از انگیزه های کشاکشهاشان همین زمینه است. روسها بیرقدار سوسیالیزم و کمونیزم هستند و دولت انگلیس هوادار سرمایه داری میباشد. پس ما در ایران در میان این دو دسته باید بکدامیک نزدیکتر رویم؟.. و چون پرسش ارجداریست میخواهم امروز در این نشست درباره آن بگفتگو پردازیم.

نخست باید دانست جنبشهایی که در جهان بعنوان دموکراسی یا سوسیالیزم یا کمونیزم رخ داده برای چاره دردها بوده. مثلاً هنگامی جهان گرفتار پادشاهان خودکام ستمگر میبوده، نیکخواهان برای جلوگیری از آن جنبش مشروطه یا دموکراسی را پدید آورده اند. سپس چون از یکسو دولتها نیرومند بوده بآرزوی کشورگشایی بجنگ برمیخاستند و جهان را ناآسوده میگردانیدند و از یکسو در سایه ماشینها و کارخانه ها سرمایه داران بزرگ پیدا شده میدان زندگی را بکارگران و رنجبران سخت گردانیده بودند، برای چاره آنها جنبش سوسیالیزم را بمیان آورده اند. همین حال را داشته کمونیزم.

پس اینها چاره دردهاست. اکنون نکته درآنست که در همه جای جهان دردها یکی نیست و چاره ها نیز یکی نتواند بود. مثلاً در ایران ما گرفتاریهامان جز از آنهاست که توده های اروپایی داشته اند و اینست بسیار خامیست که ما بخواهیم از هر باره باروپاییها پیروی کنیم. پیروی از اروپاییها ما را بجایی نخواهد رسانید.

ما نباید بیندیشیم که بکدامیک از روس و انگلیس نزدیکتر شویم. باید بیندیشیم که دردهای ما چیست و چاره از چه راه تواند بود.

در ایران باین چیزها پروا نمینمایند و همان که جنبشی در اروپا بیک نامی پدید آمد و دسته ای پیدا شد در اینجا ماننده سازی کرده چیزی بآن نام میسازند. گاهی این چیز چندان خامست که مایه خنده و ریشخند میشود. مثلاً هنگامی که آلمانیها در اوج نیرومندی خود میبودند در ایران کسانی آهنگ ساختن حزب ناسیونال سوسیالیست میداشتند و بسیار آرزو میکشیدند که از اینجا جهودان را بیرون کنند. بسیاری از جوانان ستایش از فاشیستی میکردند و بارها میدیدم بنزد من آمده میگویند: «مشروطه کهنه شده، باید آن را از میان برداشت». مردان بزرگی حزب میسازند تنها برای آنکه وزیر شوند یا بنمایندگی مجلس رسند. اینها مایه افسوسست. اینها نمونه هایی از درماندگی این توده است.

اینها کارهای آن کسانیست که راه زندگانی را با دیده بینا نمی پیمایند. ولی ما که میخواهیم کارهامان از روی بینش باشد باید پیروی از آنها نکنیم. ما باید دردها را بدیده گرفته بچاره آنها کوشیم. مثلاً درباره خودکامگی (استبداد) ما با اروپاییان همدرد میبودیم. بلکه خودکامگی در کشورهای شرقی سخت تر از اروپا میبود. از اینرو ما پیروی نمودیم و مشروطه یا دموکراسی را گرفته در کشور خود روان گردانیدیم. لیکن درباره

سرمایه هنوز گرفتاری ما باندازه اروپا نیست و ما پیش از آن گرفتاریهای بسیار بزرگتر میداریم که در اروپا نبوده و پیداست که در این باره راه ما با اروپا یکی نتواند بود.

***

٤٢ ـ ما باید پیش ازهمه بگمراهیها چاره کنیم:

در نشستهای گذشته من گرفتاریها را فهرست وار شمرده این باز نمودم که سرچشمه بدبختیها در ایران (و همچنین در بسیاری از کشورهای شرقی) کیشهای گوناگون و بدآموزیهای صوفیان و خراباتیان و مانندهای اینهاست.

تا چند سال پیش در این باره گفتگو نشده زیانهای اینها دانسته نمیبود. در این چند سال ما در این باره سخنان بسیار رانده بهمه روشن ساخته ایم که زیانهای اینها چیست. اینها سه رشته زیانهای بزرگ دارد:

۱) مردم را از هم پراکنده هر گروهی را براه دیگری میاندازد.

۲) مغزها را تیره گردانیده جلو هرگونه پیشرفت را میگیرد.

۳) چند رشته که بهم درآمیزد نیروهای مغزی را بیکاره میگرداند.

اگر کسی بخواهد زیانهای اینها را نیک شمارد باید کتابهای جداگانه پردازد.

اینها در کشورهای اروپا نبوده. گاهی شنیده ام میگویند: «کیشها در اروپا نیز بوده است». ولی این راست نیست. در کجای اروپا در یک کشور چهارده کیش بوده؟!.. در کجا بدآموزیهای زهرآلود صوفیگری و خراباتیگری رواج داشته؟!.. در اروپا تنها کیش مسیحی میبوده و در آن نیز بدآموزیهای زیانمند بسیار کمست.

شما میبینید چهل سالست در ایران مشروطه روان گردیده و هنوز انبوه مردم با آن دشمنی مینمایند. هنوز دسته های بزرگی نافرمانی کردن با دولت و شکستن قانون را ثواب میشمارند. هنوز مالیات دادن و بسربازی رفتن را حرام میشناسند. چنین بدآموزیهای سراپا زهرآلود در کجای اروپا بوده؟!..

اکنون سخن در آنست ما که میخواهیم بدردهای توده چاره کنیم پیش از همه باید این رشته را بدیده گیریم و در اندیشه چاره بآنها باشیم. اینها برای ما بدتر و زیانمندتر از داستان سرمایه داریست.

چاره اینها آنست که چون همه بعنوان دینست، معنی راست دین روشن گردد و این چیزهای غلط از میان رود. یگانه راه چاره اینست و میبایست در ایران جنبشی در همین زمینه پدید آید (و این کاریست که ما بآن آغاز کرده ایم و راه تا نیمه پیموده شده است).

کسانیکه در ایران هواداری از سوسیالیزم و کمونیزم نشان میدهند گاهی در ایرادهای خود بما چنین میگفتند: «این گمراهیها که شما میشمارید همه از نیازمندیهای مادی برخاسته، همه نتیجه بینواییست. ما چون راه زندگانی را بهتر گردانیده توده را از نیازمندیها بیرون آوریم، آن گمراهیها نیز از میان خواهد رفت». میخواستند با این سخن رفتار و کوشش خود را بهتر از رفتار و کوشش ما وانمایند.

ولی این سخن بیپاست. نه آن راستست که این گمراهیها از نیازمندیهای مادی برخاسته و نه این راستست که با بیرون آمدن از نیازمندیهای مادی این گمراهیها نیز از میان خواهد رفت.

ما روشن گردانیده ایم که آدمی از نهاد خود گمراهی پذیر است، چه نیازمندیهای مادی باشد و چه نباشد. راه گمراهی بروی او باز است. چاره نیز جز روشن گردانیدن آمیغها و نشان دادن راهی درست نمیباشد. در ایران ما اگر بکوشیم و آیین سوسیالیزم و کمونیزم را روان گردانیده مردم را از بینواییها بیرون آوریم، این گمراهیها و پراکندگیها و نادانیها بحال خود خواهد ماند و تا یکسره بآنها نپردازیم و چاره نکنیم از میان نخواهد رفت.

گذشته از آنکه تا این گمراهیها و نادانیها در میانست و ریشه آنها کنده نشده، چه سوسیالیزم و کمونیزم و چه هر آیین دیگری، در این توده ریشه نخواهد دوانید و پایدار نخواهد گردید. اگر هم با فشار روان گردد و بکار بسته شود، چون بی ریشه است سست و بیپا خواهد بود.

دلیل این سخن حال مشروطه است که چهل سالست روان گردیده و هنوز پایدار نشده و با اینحال که هست هیچگاه نخواهد بود. داستان مشروطه در ایران یکی از رسواییهاست. چرا چنین شده؟.. چرا این حال را پیدا کرده؟.. نیکمردانی که در ایران پیشگام شدند و مشروطه را روان گردانیدند میگفتند: «مشروطه که برپا شود همه چیز خوب خواهد شد». ولی پیشآمدها وارونه اندیشه های ایشان را نشان داد. همه چیز خوب نشد که مشروطه نیز حال رسوایی پیدا کرد.

بارها این مثل را زده ایم: حوضی که پر از لجن است اگر گلاب برویش ریزند آنرا هم گندیده و بدبو خواهد گردانید و چاره جز آن نیست که حوض را از ته پاک گردانند.

***

۴۳ ـ ما از سوسیالیستی دور نیستیم:

جای گفتگو نیست که جنبشی که ایران نیاز داشت بایستی بنیاد آن نبرد با گمراهیهای کیشی و دیگر بدآموزیهای کهن و نو باشد، که هم توده را از پراکندگیها که دچارند باز رهاند و همه را بیک راه کشاند، و هم زمینه برای پیشرفت آموزاکهای نیک و ارجمند و رواج دانشها و هنرهای اروپایی آماده گرداند. این جای گفتگو نیست.

لیکن در همان حال ما بچاره جوییهای اقتصادی هم نیازمندیم و بایستی در آن باره هم کوششهایی کرده شود. در ایران اگر باندازه اروپا کارخانه و کارگر نیست بجای آنها ملیونها روستاییان بدبخت هست که رنجبران این کشورند و در زیر فشارهای سخت بسر میبرند. اگر باندازه اروپا سرمایه داران گردنکش نیستند، صد هزارها مفتخواران هستند که همچون زالو خون توده بینوا را میمکند و از پا میاندازند.

پیداست که بایستی باینها نیز چاره جویی شود. باز پیداست که در این چاره جوییها ما بایستی باندیشه های سوسیالیستی نزدیکتر شویم.

چیزیکه هست ما در این باره هم چشم بسته پیروی نکرده ایم. بلکه هیچگاه پیروی نخواسته ایم. ما آیینی داشته ایم که بنیاد آن بدیده گرفتن سود و زیان زندگانی و پیروی کردن از فهم و خرد میباشد، و آن آیین در زمینه اقتصاد، در بسیار چیزها با اندیشه های سوسیالیستی یکسان درآمده.

بنیادگزاران سوسیالیزم مردان پاکدل و نیکخواه بوده نیکی جهان را خواسته اند. پایه اندیشه های آنها دلسوزی به بینوایان و بازگردانیدن زندگانی بیک راه بهتر و شاینده تر بوده. اینست بما بسیار نزدیک بوده اند و جای

خشنودیست که رنجهای آنان هدر نرفته و امروز دیده میشود جهان بتندی بسوی سوسیالیزم روانست. در خود انگلستان حزب کارگر فیروز آمده و دولت انگلیس نیز بدست سوسیالیستها افتاده.

بهرحال آنچه سوسیالیستها درباره کار و پیشه و بسیج نیازمندیهای زندگانی و گسارش آنها گفته اند، راستست. ما نیز پذیرفته ایم ولی در چند چیز ما از آنها جداییم:

نخست ـ آنان کارها را بدست دولت میسپارند. در یک توده همه باید برای دولت کوشند و مزد بگیرند و آنچه میبسیجند با دست دولت بگسارندگان (مصرف کنندگان) برسد. ما میگوییم: کارها (چنانکه امروز هست) آزاد باشد و دولت نگهبانی کند و سامانی بآنها دهد. هرکس برای خود کوشد و آنچه بسیجیده میشود از راه داد و ستد و بازرگانی بگسارندگان بخش یابد.

دوم ـ آنان سرمایه را بیکبار از میان برمیدارند. چون بخش کالاها با دست دولتست دیگر بسرمایه نیازی نمیبینند. ما میگوییم: بسرمایه نیاز هست ولی باید باندازه باشد و از آنچه بیشتر از اندازه است جلوگیری شود.

سوم ـ آنان بمالکیت معنایی نمیدهند. زمینها از آن دولتست و کشاورزان همه باید کارگر دولت باشند، همچنان در دیگر چیزها. ولی ما میگوییم: مالکیت چیزی طبیعیست و نباید آنرا از میان برد. باید آنرا بمعنی راست خود گردانید و در همان معنی نگه داشت.

کسانیکه میخواهند معنی اینها را نیک بفهمند باید کتاب «کار و پیشه و پول» را بخوانند. اینها را میگویم تا دانسته شود همبستگی ما با اندیشه های سوسیالیستی چیست. من گمان میکنم دشواریهایی را که روان گردانیدن اندیشه های سوسیالیستی داشته ما از میان برداشته ایم یا آنها را بسیار کمتر گردانیده ایم.

نکته ای که میباید باز نمایم آنست که این نزدیکی بسوسیالیستها معنایش گرایش بسیاست دولت شوروی نیست. توده شوروی بیرقدار سوسیالیستیست و ما آنها را دوست میداریم. ولی در همان حال باستقلال خود دلبستگی داشته سود خود را در آن میبینیم که در همچشمیهای سیاسی که دولت شوروی با دولت انگلیس میدارد بیکبار بی یکسو باشیم و در این زمینه هر دو را بیک دیده ببینیم.

* * *

٤٤ ـ حق همیشه نیرومند است:

تا اینجا پاسخ آن ایراد و پرسش را میدادم. میخواهم در پایان نشست بیک سخن ارجدار دیگری پردازیم.

باید دانست حق همیشه نیرو داشته و امروز نیرویش بیشتر گردیده. امروز تکانی بنام هواداری از توده های ناتوان پدید آمده. دولتهای بزرگ پیشگام شده منشورها برای آزادی توده ها پدید میآورند و سازمانها برای جلوگیری از چیرگی زورمندان برپا میگردانند. این کارها اگر هم رویه کارانه باشد باز سودمند است، باز هناینده است. اینست ایرانیان باید بحق خود پشت گرم باشند و استوار و سرفراز زندگی خود را نگه دارند. چیزیکه هست باید بهانه باز نگزارند، باید منطق خود را سست نگردانند.

ما یکی از توده های جهانیم و این کشور میهن ماست. بدانسان که جزیره های بریتانی میهن مردم انگلیس و خاک پهناور روسستان میهن توده روس است، این سرزمین هم میهن ماست، زیستگاه ماست، سرچشمه نیازمندیهای

ماست. ما باید در آن آزادانه زندگی کنیم و دست بهم داده بآبادیش کوشیم و از داده های خدایی برخوردار گردیم. این حق ماست.

این منطق راستست. ولی این در هنگامیست که ما برای زندگانی توده ای شایستگی از خود نشان دهیم. هنگامی هناینده است که این سرزمین را که میهن خود میشماریم آباد گردانیم. این منطق هنگامی استوار است که نادانی و گمراهی توده بجایی نرسد که زبان ریشخند دور و نزدیک را بخود باز کند. آری اینجا میهن ماست، ولی میهن برای گنبدپرستی و زنجیر زنی و قمه زنی نیست، میهن برای میداناداری آخوندهای رسوا نیست. میهن برای دسته بندیهای هوچیانه نیست.

استقلال و آزادی یک کشور، اگر هیچ چیز نخواهد باری اینرا میخواهد که دسته ای در آن کشور باشند و با سیاستی روشن و پایدار توده را راه برند و خود را بهمسایگان بشناسانند تا بدانند چه رفتاری پیش گیرند. در کشوری که نه استبدادیست که یک پادشاه راه برد، و نه توده راه زندگانی را میشناسد که خود راه رود، و نه دسته ای از میان ایشان پدید میآید که سررشته دارکارها باشد، با چنان مردمی همسایگان چه رفتاری کنند و چه راهی پیش گیرند ؟!..

آدم باید خودش داور خودش باشد. من میخواهم خودمان درباره خودمان داوری کنیم. میخواهم سخنانی را که دیگران در دل میدارند ما خود بزبان آوریم.

مثلی از تاریخ یاد کنم: هنگامیکه محمد علیمیرزا مجلس را بتوپ بست و دستگاه مشروطه را از تهران برچید کسانی از آزادیخواهان بنام، از تقیزاده و دخو و دیگران، بسفارت انگلیس پناهیدند. انگلیسها در سفارت بروی پناهندگان باز گزارده بودند. این رفتار بمحمد علیمیرزا سخت برخورد و زبان بگله و ایراد بازکرده تلگرافی بپادشاه انگلیس فرستاد در این زمینه: «عمویم ظل السلطان چشم بتاج و تخت من دوخته میخواست مرا از میان بردارد. دستور دادم گناهکاران را بگیرند. ولی سفارت شما باستقلال ایران لطمه میزند و بگناهکاران پناه میدهد». این منطق او بود. راستی هم انگلیسها حق دخالت در کارهای ایران نداشتند. ولی آنان با یک پاسخی این منطق را از میان بردند. چون همان روزها در باغشاه میرزا جهانگیرخان وحاجی ملک المتکلمین را بی بازپرس و داوری کشته بودند انگلیسها پاسخ دادند: در کشوری که قانونی در میان نیست و متهمان را بی محاکمه میکشند، ما حق داریم بکسانیکه جانهاشان در خطر است پناه دهیم.

اگر این پاسخ را بکاویم معنایش آنست که یک کشور، چه مشروطه ای و چه استبدادی، باید دارای قانون باشد. در کشوری که قانون نیست و یک پادشاه با میل خود آدم میکشد، بآن کشور ارج نتوان گزاشت و استقلال برایش نتوان پنداشت. این بوده معنی آن سخن و راست هم بوده.

***

۴۵ ـ در جهان زور آشکار بسیار کمست:

در جهان زور بی پرده و آشکار بسیار کمست. بسیار کمست که کسی بگوید من چون توانایم میخواهم بتو ستم کنم. نود درصد ستمها از روی بهانه است. آن شاهسون که راه میزند و آن کرد که دیه ها را تاراج میکند برای خود بهانه ها میدارند. یک شاهسون با من گفتگو میکرد و چنین میگفت: «تقصیر دولتست. چرا برای ما مدرسه باز نمیکند و ما را تربیت نمیکند». خندیدم که نوشته های روزنامه ها را یاد گرفته.

آن افسانه گرگ و بره که لافونتن نوشته شنیده اید: گرگ از سرچشمه آب میخورد، نگاه کرد دید بره ای هم در پایین آب میخورد. به بهانه جویی برخاسته گفت: «چرا آب را تیره میگردانی؟!.. مگر نمیبینی من اینجا آب میخورم؟!..». بره گفت: «جوی از آنسوی روانست، من اگر آن را تیره گردانم بسوی شما نخواهد آمد». گرگ دید پاسخ دندان شکنیست، به پرخاش پرداخته گفت: «فضولی هم میکنی؟!.. اینهم آن شد که پارسال آن دشنامها را در پشت سر من گفته بودی». بره گفت: «من بره چند ماهه ام، پارسال هیچ نبودم تا دشنام دهم». گرگ دیگر تاب نیاورد و خود را بروی بره انداخته چنین گفت: «اگر تو نبوده ای پس آن مادرت بوده، پدرت بوده». این افسانه مثل نیکیست که برای زورورزی هم بهانه باید داشت.

من درباره ایرانیان بسیار اندیشیده ام. این توده بدبخت که ناتوانست باری رفتارش از روی فهم و خرد نیست. نمیدانم تاریخ تاخت و تاز مغول را نیک خوانده اید؟.. در آن داستان دلگداز رفتار ایرانیان بسیار بد بوده که ما اگر مغولان را ده گناهکار بشماریم، اینها بیست گناهکار بوده اند.

توده ای که بصدها ملیون میرسید در برابر چنان دشمن خونخواری بایستادگی برنخاست و زبونی از خود نشان داد، و آنگاه در همان زبونی رفتارش بسیار بیخردانه میبود که مغولان را بکشتار برمیانگیخت. شنیده اید که چنگیزخان دو سرکرده را با سی هزار سوار از دنبال خوارزمشاه فرستاد، و این سی هزارتن از آنسر خراسان گرفته با تاراج و کشتار تا آذربایجان و قفقاز پیش رفتند و از شمال دریای خزر بلشکرگاه خود پیوستند.

ببینید رفتار ایرانیان با آنان چه میبوده. بفلان شهر بزرگ آگاهی میرسید که مغولان میآیند. پیداست که بایستی یا آماده شوند و افزار جنگ بسیجیده و شهر را استوارگردانند، و یا از در فروتنی درآمده نمایندگان به پیشواز فرستند و گفتگویی کنند. ولی هیچیک از اینها را نمیکردند. مغولان میرسیدند و پیام میفرستادند: «ایل شوید و شحنه ای در شهر خود بپذیرید و فلان اندازه رخت و خواروبار بدهید». اینرا نپذیرفته بجنگ برمیخاستند، و چون آماده نمیبودند پس از دو سه روز شکست میخوردند. مغولان بشهر درآمده کشتار و تاراج میکردند. آنگاه شحنه ای گزارده درمیگذشتند. مردم بیخرد شوریده شحنه را میکشتند. مغولان بازگشته این بار شهر را بیکبار ویران میساختند. این بود رفتار همگانی ایشان.

تنها شهری که این رفتار را نکرد تبریز بود. در آن شهر شمس الدین خطیب از یکسو شهر را استوار گردانید و مردم را برای جنگ آماده ساخت و از یکسو بی باکی ننموده فرستادگان به پیشواز مغولان فرستاد و پیام داد: «شما چه میخواهید؟.. بهر چه میآیید؟.. اگر خواروبار و رخت میخواهید ما خود توانیم فرستاد و اگر برای تاراج و کشتار میآیید بدانیدکه ما همچون دیگران نیستیم. ما برای کشتن و کشته شدن آماده ایم و تا باندازه شماره خودمان از شما نکشیم درهای شهر بروی شما گشاده نخواهد شد...».

مغولان نخست بار بود که در ایران سخنی خردمندانه شنیده رفتاری مردانه میدیدند، و این بود پیشنهاد را پذیرفتند و با گرفتن خواروبار و پارچه از شهر دور شدند. هیچگاه نگفتند: «ما چون زورمندیم شما را خواهیم کشت».

این داستان همچنان بزبانم آمد. میخواهم بگویم: منطق هنگامی که استوار است و با رفتار خردمندانه توأم میباشد، در مغولان دژخوی نیز تواند هنایید. ولی هنگامی که نااستوار است و بهانه بدست میدهد دارای هنایشی

نتواند بود. میخواهم بگویم: ما که در آرزوی استقلال کشور خود میباشیم باید به نیکی توده و آبادی میهن خود کوشیم و شایندگی نشان دهیم تا بآسانی توانیم استقلال و آزادی خود را نگه داریم.

چون مرا بیش از این حال گفتار نیست، نشست را بپایان میرسانم.

نشست هفتم

در نشستهای گذشته از سیاست سخن راندیم و اینک دنباله آنرا میگیرم:

در نشستهای گذشته گفتم: ایرانیان باید بنیاد سیاست خود را بروی سه پایه گزارند:

۱) کوشش به پیراستن توده و رها شدن از آلودگیها و نادانیها.

۲) بدست خود گرفتن رشته کارهای کشور و نیکخواهی نمودن با دو دولت روس و انگلیس و یکسان گرفتن هر دوی آنها.

۳) دلبستگی داشتن به نیکی جهان و نبرد با بدیها و همراهی نمودن در این زمینه با نیکخواهان جهان.

در شش نشست گذشته از آن دو چیز سخن رانده تا آنجا که میتوانستم زمینه را روشن گردانیدم. من خود خستوانم که در این زمینه میبایست بهتر از این سخن رانده شود و ناتندرستی مرا از کار بازداشته است. ولی اندوه نمیخورم چرا که شنوندگان دارای مغزهای روشن میباشند و آنچه را که میبایست فهمید فهمیده اند. بهرحال اکنون میخواهم بپایه سوم پردازم:

***

٤٦ ـ آدمی بهتر از این که هست تواند بود:

در این باره سخن در دو چیز است: یکی اینکه «نیکی جهان و نبرد با بدیها» چیست و چه نیاز بچنان کاری هست؟.. دیگری آنکه این کار چه همبستگی بسیاست ما دارد؟.. چه هنایشی آنرا در این تواند بود؟.. از هریکی از اینها جداگانه سخن خواهم راند.

درباره نیکی جهان و نبرد با بدیها ما سخنان بسیار گفته و نوشته ایم. باید دانست آدمی از نهاد خود باین بدی که امروز نمودار است نیست. آدمیان توانند بهتر از این باشند. آدمیان اگر در پی راستیها باشند و فهم و خرد را راهنمای خود گردانند بسیاری از بدیهای امروزی ناپدید خواهد بود.

مثلاً داستان جنگ که گرفتاری بزرگی برای جهان شده میتوان آنرا از میان برداشت.

کسانی اینرا باور نمیکنند و چنین میگویند: جنگ در طبیعت گزارده شده. میگوییم: بسیار چیزهاست که در طبیعت هست و ما از آن جلو میگیریم. دزدی هست، کلاهبرداری هست. آیا ما از آنها جلو نمیگیریم؟!..

اگر نیک نگریم هیچ مانعی ندارد که دولتها نیز کشاکشها و دوسخنیهای خود را از راه دادگاه و داوری بپایان رسانند و جنگ در میانه نباشد. این داستان امروز بما دشوارمینماید. ولی چون براه افتاد آسان خواهد بود.

یکروزی بوده که دادگاه و داوری در میان یکه ها (افراد) نیز نمیبوده. اگر کسی بدیگری دعوایی میداشته بزورورزی میپرداخته. اگر از کسی طلبی داشته خودش میبایسته بر سر او رود و با زور و فشار بطلبد. ولی کم کم خردمندان پیدا شده دادگاه و داوری بنیاد نهاده اند که هر دعوایی که بود از آنراه بپایان رسد. امروز کار بجایی رسیده که اگر کسی بدادگاه پروا ننموده خودش بر سر بدهکار رود یا دوتن که دعوایی میدارند اگر خودشان بزورورزی پردازند، همه آنرا «وحشیگری» خواهند شمرد و زبان بایراد باز خواهند داشت.

دولتها نیز همین حال را دارند. اگر برای آنها نیز دادگاهی برپا گردد که دعویهای خود را بآنجا کشانند، پس از زمانی بجایی خواهد رسید که اگر دولتی خواست از راه جنگ پیش آید، همه آنرا وحشیگری شناسند و بیزاری نمایند.



فرانکلن روزولت

اکنون خود دولتها پیشگام شده «سازمان ملل متحد» را پدید آورده اند. این برای آنست که دولتها آزاد نباشند که هرگاه که خواستند سرنیزه بکار برند. برای آنست که دولتها نیز دوسخنیهای خود را با گفتگو و داوری بپایان رسانند. برای آنست که اگر دولتی خواست ستمگری یا زوروزی کند، دیگران دست بهم داده از آن جلو گیرند.

ولی این دستگاه آنچه ما میخواهیم نیست و کمیهایی در آن پیداست.

نخست این سازمان را خود دولتها پدید آورده اند که اگر روزی خواستند بهم توانند زد. هر زمان بیم آنست که یکی از دولتهای بزرگ آزردگی نماید و بیرون رود و سازمان بهم خورد.

دوم یکچنان سازمانی به نیرویی نیازمند است که گزیریده های آنرا بکار بندد. در این سازمان نیرویی که هست آرتشهاییست که باید دولتها (دولتهای بزرگ) دهند و پیداست که نتیجه درستی از آن در دست نخواهد بود. کمتر پیشآمدی توان پنداشت که دولتهای بزرگ درباره آن اندیشه و خواستشان یکی باشد و باهم نیرو یکی گردانند.

اینها کمیهاست، و با اینحال باید بآن ارجی گزاشت. این خود گامی در راه پیشرفت جهانست.

اینکه دولتها آماده شده اند انجمنی برپا گردانند و بجای دست یازیدن بتوپ و تانک دوسخنیهای خود را در آنجا بگفتگو گزارند مایه خشنودیست، گو که این انجمنها سرانجام نتواند جلو جنگ را گیرد.

***

٤٧ ـ باید خردها تکان خورد:

آنچه ما میدانیم دشواریها همه از آن برمیخیزد که خردها تکان نخورده و اندیشه های نیکخواهانه تا اندازه ای که باید رواج نیافته است. امروز دشواری بزرگتر آنست که دولتهایی که پیشگام میشوند و این سازمانها را برپا میگردانند دلهاشان با زبانهاشان یکی نیست. در همانحال که سازمان برپا میکنند در اندیشه چیرگی بتوده های ناتوان میباشند و با یکدیگر دروغ میگویند و نیرنگ میزنند. هریکی میخواهد از همان سازمان سودجویی ناسزا کند. یک جمله بگویم: اندیشه ناپاکست.

در این باره هم اگر نیک جستجو کنیم خواهیم دید این سیاستمداران گمراهند و اندیشه های آنان آلوده با بدآموزیهای مادیگریست. هریکی در این باور است که زندگانی نبرد است و باید زورمند بود و بدیگران چیرگی نمود. این اندیشه ایشانست. از همینجاست که همه کوششها هدر میرود و نتیجه ای بدست نمیآید. از همینجاست که جنگی پایان نیافته زمینه برای جنگ دیگری آماده میشود. از همینجاست که در هنگامیکه همه سخن از جلوگیری جنگ میرود نهانی دسته بندیها و آمادگیها برای جنگ در کار است.

سرچشمه دشواریها اینست. باینست که باید چاره کرد. امروز جهان بیش از همه بیک جنبشی نیازمند است که آمیغها روشن گردد و خردها توانا شود. زندگانی نبرد نیست. ما بنبرد نیاز نداریم. آن پلنگها و گرگها است که جز با نبرد و کشاکش زندگانی نتوانند داشت. آدمی جز از آنهاست. آدمی بجای نبرد و کشاکش بهمدستی نیازمند است.

از زندگانی که پایه اش نبرد وکشاکش باشد جز آن حال بدبختی که دیدیم چشم نتوان داشت. شش سال جنگ رفت، ملیونها جوانان نازنین نابود شد، ملیونها مادر داغ فرزند دید، شهرهای بزرگی همچون لندن و برلن آسیبهای سخت یافت. اکنون هم سراسر اروپا گرفتار گرسنگی و نایابیست.

میگویند: «شوند اینها آلمانیها بوده اند». شوند اینها گمراهیهاست، سستی خردهاست. آلمانیها نیز از این مردمند. آنگاه اکنون که آلمانیها سرکوب شدند و از میان رفتند، آیا مردمان از جنگ ایمنند؟..

روس و انگلیس تا دیروز باهم یکدست میبودند و دوستی میداشتند، و امروز بکشاکش سختی برخاسته اند و هر زمان بیم میرود که رشته در میانشان گسیخته گردد و «سازمان ملل متحد» بهم خورد و جهان بار دیگر گرفتار جنگ شود. ترس از بمب اتمی سراسر جهان را فرا گرفته.

چنانکه گفتم اینها همه از آنست که خردها سست گردیده، آمیغهای زندگانی بدیده گرفته نمیشود. مردان سیاسی که رشته کارهای جهان را بدست گرفته اند خود گرفتار بدآموزیهایند. آنان میپندارند جز با جنگ و کشاکش جهان را راه نتوان برد، آنان زندگانی را نبرد میدانند.

***

٤٨ ـ از روشنی مغزها هوده های بسیار توان بیوسید:

برای جلوگیری از جنگ بیک دادگاه بین الملل بزرگی نیاز است، دادگاهی که نیرومند باشد و هر دولتی که گردن بحق و قانون نگزاشت او را «محکوم» گرداند. پیدایش چنان دادگاهی امروز آرزوست. بیشتر کسان آنرا نشدنی میشمارند و دشواریهای بسیار در سر راه آن میشناسند.

ولی آنچه ما میدانیم اگر خردها بتکان آید و مغزها روشن گردد و آمیغها بدیده گرفته شود، همه دشواریها از میان خواهد رفت. این دشواریها که امروز در سر راه دادگاه بین المللی نمودار است و بچشمها میخورد، روزی در سر راه دادگاههای عادی نمودار میبوده.

این دادگاههای عادی از نخست که برپا نمیبوده. زمانی بوده که هیچ دادگاهی در هیچ کشوری نمیبوده. سپس که در اینجا و آنجا دادگاهها برپا گردیده مردمان سود آنها را نمیدانسته اند و چندانکه میبایست ارج بآنها نمیگزارده اند، حکمی که داده میشده بآسانی باجرا نمیرسیده. هنوز در ایران جاهایی هست که دادگاه نیست، و اگر بنیاد یابد مردم از آن خواهند رمید و پشتیبانی دریغ خواهند گفت. شانزده سال پیش که من بخوزستان رفتم و در آنجا عدلیه نیرومندی برپا گردانیدیم، مردم تا دیرزمانی میرمیدند و ما دچار دشواریها میبودیم.

دادگاهها بماند. حکومتها یا سررشته داریها که امروز هست یکروز بوده که نمیبوده. همان رفتاری که ما امروز از توده ها میبینیم که هریکی خود را جدا میگیرد و تنها سود خود را میجوید و بیک نیروی بزرگتری که سود همه جهان را بدیده گیرد نیاز نمیبیند (و اگر باشد بآسانی گردن نخواهد گزاشت)، همین رفتار روزی از خانواده ها دیده شده. هر خانواده ای در یکجا میزیسته اند و هریکی خودسر بوده تنها آسایش خود را میخواسته است و بیک دستگاهی که همه آنها را راه برد و سود همگانی را بدیده گیرد نیاز نمی دیده اند.

پس چه بوده که این حکومتها پدید آمده اند؟.. چه نیرویی اینها را پدید آورده؟.. آیا نه آنست که خردمندانی برخاسته و راهنماییها کرده و نیاز زندگانی را بحکومت (یا دستگاهی که نگهبان و راهبر همگی باشد) باز نموده و مغزها را از تیرگی بیرون آورده اند؟.. آیا نه آنست که پیدایش حکومتها و پایداری آنها نتیجه دانسته شدن آمیغها بوده؟..

از این سخنان خواستم آنست که در سایه روشنی آمیغها و تکان خردها و فهمها که باید کوشید و در جهان پدید آورد، نه تنها دشواریهای یک دادگاه نیرومند بین المللی از میان تواند رفت، اینهم تواند بود که یک حکومت بسیار نیرومند بین المللی پدید آید که حکومتهای توده ای کنونی همه زیردست او باشد.

چنانکه گفته ایم از دیده راستیها جدایی در میان توده ها بیش از جدایی در میانه خانواده ها نیست. «ملیت» بآن معنی که فهمیده شده و هر توده ای باید بدیگران برتری فروشد و همچشمی نماید غلطست. میهن پرستی دشمنی کردن با دیگران نمیباشد. آسایش هر توده ای بسته بآسایش همگی جهانست. آدمی بکشاکش نیازمند نیست و بهمدستی نیازمند است. جنگ را باید با بدیها کرد. اگر زندگانی از راهش باشد، نود درصد رنجهای امروزی خواهد رفت.

اینها و مانند اینها آمیغهاییست که چون در دلها جای گزینند انبوه نیکخواهان و خردمندان را بتکان خواهد آورد، و چون انجمنی برای نگهبانی بکارهای همگانی جهان و داوری در میان دولتها و جلوگیری از جنگ برپا

گردد، همه را پشتیبان و هوادار آن خواهد گردانید، همین زمینه برای پیدایش یک حکومت بزرگ بین المللی خواهد بود.

من بار دیگر بآن سخن باز میگردم که گرداننده آدمی مغز اوست. مغز نیز پیرو اندیشه هاییست که در آنست. تنها جلوگیری از جنگ نیست. کارهای بزرگ دیگر برای کردن بسیار است. اگر یک جمله بگوییم باید شالوده زندگانی آینده راه بردن بآمیغها و پیروی کردن از خردها باشد. از هرباره باید راستیها و سود زندگانی بدیده گرفته شود. امروز چنانکه دانشها پیش رفته و ما هرچه در این جهان میبینیم و درمییابیم، میکوشیم راست آنرا بدست آوریم و بروی پندارهای بیپای گذشتگان خط میکشیم، همچنان باید در کارهای زندگی از هر چیز راست آنرا بدیده گیریم و آنچه راهنمای خرد است بپذیریم و در بند آیینهای گذشتگان نباشیم. باید هر آنچه بد است و بزیان زندگانیست بهر نام که هست دور گردانیم.

***

٤٩ ـ آینده جهان را اندیشه های نیکخواهانه راه خواهد برد:

کوشش به نیکی جهان و نبرد با بدیها که میگوییم اینهاست. آمدیم بر سر آنکه این کارها چه همبستگی بسیاست دارد و چه هنایشی در کارهای سیاسی ما تواند داشت؟..

گمان میکنم در این باره پاسخ آسانست. زیرا نیکی جهان بدانسان که خواسته میشود، و بودن دادگاههای بین الملل و جلوگیری از زورمندی دولتهای نیرومند، یکسره بسود توده های ناتوان و پایندان استقلال آنهاست. توده های ناتوان که توده ایران یکی از آنهاست، اگر هم برای نیکخواهی بجهان و دلسوزی بجهانیان نباشد باید برای نگهداری استقلال و آزادی خود در اندیشه های نیکخواهانه که در جهان آغاز شده شرکت کنند و دلبستگی نشان دهند.

آنگاه این کوشش ایرانیان را با توده های بنام جهان همکار و همپا خواهد گردانید و خود مایه آبرویی برای ایشان خواهد بود که در پیشآمد ها هواخواهان و پشتیبانان پیدا خواهند کرد.

مرا در اینجا فرصت گفتگو نیست. بکوتاهی میگویم: آینده جهان را این اندیشه های نیکخواهانه و کوششهای دلسوزانه راه خواهد برد.

جهان گردیده و هزارها سال گذشته و صدها تکان پدید آمده و امروز نتیجه این گردیده که جهانیان در حال آنکه بسیار پیش رفته اند بسیار پسند. در حال آنکه هزارها دانش بدست آورده اند در کار خود درمانده اند. امروز سراسر جهان یکی شده و همه توده ها بهم بسته گردیده اند و در همانحال یکشاهراه خردمندانه برای زندگانی نیست. همه سرگردانند، همه درمانده اند. سرفرازیهای آینده برای آن کسانیست که در این روزگار درماندگی جهان راهنماییهای خردمندانه توانند و کوششهای نیکخواهانه بجا رسانند.

میماند آنکه این کوششهای نیکخواهانه چه باشد و از کجا آغاز گردد. در این باره من در گفتگوهای خود سخن راندم. زیرا بارها گفتم پایه همه نیکیها در جهان روشن بودن آمیغهاست. هرچه معنی زندگانی بهتر شناخته

شود و دانستنیها نیک دانسته گردد، زندگانی براهتر و بسامانتر و بدیها و رنجها کمتر خواهد گردید. اینرا بارها گفتم و با دلیلها و گواهیها روشن گردانیدم.



مسیو مولوتف

اکنون سخن در آنست که ما از سالهاست باین کار آغاز کرده ایم. از سالهاست که بروشن گردانیدن آمیغهای زندگانی و نبردیدن با گمراهیهای کهن و نو جهان میکوشیم و در اینراه بسیار پیش رفته ایم. کسانیکه نوشته های ما را خوانده اند آن را نیک میدانند.

میبایدگفت امروز در جهان یکی از نبردهای بزرگ و سخت، نبرد خرد با بیخردیهاست و ما درفشدار این نبرد میباشیم.

اندیشه ای نیکخواهانه و کوششهای دلسوزانه از قرنها پیش آغاز شده و دیگران در اینراه پیشگام بوده اند و جنبشهای گوناگون بنام مشروطه خواهی و سوسیالیزم و کمونیزم و مانند اینها پدید آورده اند. ما اینها را نادیده نمیگیریم. ولی کسیکه این کوششها را بروی بنیاد استواری نشانده و پایه ای برایش پدید آورده ما بوده ایم.

***

۵۰ ـ نبردی در میانه خرد و بیخردیها آغاز شده:

میتوانم این سخن را بگونه دیگری روشن گردانم. امروز در جهان نبردهای گوناگون میرود: نبرد نژادها با همدیگر، نبرد دولتها با یکدیگر، نبرد بیچیزان با چیزداران، نبرد غرب با شرق، نبرد کهنه با تازه، نبرد دانشها با نادانیها، نبرد نیکیها با بدیها، نبرد خردمندی با بیخردیها، اینها نبردهاییست که در جهان روانست و بی هایهوی و یا با هایهوی پیش میرود.

این نبردها برخی ستوده و نیکست و برخی ناستوده و بد میباشد. ما در نبرد دانشها با نادانیها و نبرد نیکیها با بدیها پا در میان میداریم و در نبرد خردمندی با بیخردیها درفشدارمیباشیم.

ما این زمینه را دنبال کرده رویه دانش بآن داده ایم. ما نشان داده ایم که در آدمیان گوهری بنام خرد هست که شناسنده نیک و بد و سود و زیانست و در این باره بایرادها پاسخ داده ایم. نشان داده ایم که اگر آدمیان پیروی از خرد کنند زندگانی رویه دیگری خواهد گرفت و بدیها ده بر یک کمتر خواهد گردید. اینها را با دلیل استوار باز نموده، آنگاه برای تکان دادن بخردها کوششهایی بکار برده ایم.

دوازده سالست که در اینراه کوشیده ایم. دانشها ـ یا بهتر گویم: لغزشهای دانشمندان ـ سنگهایی بر سر راه غلطانیده بود. دانشمندان خرد را بآن معنی که گفته ماست نمیشناختند، به نیک بودن آدمی باور نمیداشتند، زندگانی را نبرد میپنداشتند. ما بهمه اینها پاسخ داده راه پیشرفت را هموار گردانیده ایم.

ما در ایرانیم و نیکی ایران را میخواهیم. ولی میدان کوششهای ما همه جهانست و از گام نخست در راه نیکی جهان گامهایی برداشته ایم.

اینها را در پاسخ کسانی میگویم که میپرسند: «کوششهای نیکخواهانه چه باشد و از کجا آغاز گردد؟..». میخواهم بگویم ما بکوششهای نیکخواهانه آغازکرده ایم و اینراه که میرویم آن خواست را نیز در بر میدارد.

در اینجا سخنان من از سیاست بپایان میرسد. هفت یا هشت نشست گفتگو کردیم و خواستم، هم دیگران بدانند که ما از سیاست برکنار نمیباشیم و هم پایه ای برای رفتار و کردار آینده خودمان گزارده شود و چگونگی همبستگی با دولتهای همسایه دانسته گردد.

در پایان میتوانم سخنان خود را در چند جمله کوتاه گردانم:

ما نیکخواه جهانیم و به نیکی آن کوشیده میخواهیم آواز خود را بگوش همه نیکخواهان برسانیم. در همان حال ایران را میهن خود شناخته ایرانیان را در میان توده ها سرفراز میخواهیم و در اینراه نیز گامهایی برمیداریم. چیزی که هست ما این سرفرازی را جز در نتیجه پیراستگی و آراستگی توده نشدنی شناخته بیش از همه باینها میکوشیم.

پایان

واژه نامه

آراستن ـ مرتب کردن ، زینت کردن

آرمان ـ آرزوی بزرگ

آگندن ـ پر کردن

آموزاک ـ آنچه آموزند ، تعلیمات

آمیغ ـ حقیقت

آهنگ ـ قصد ، عزم

ارج ـ ارزش

ارجدار ـ ارزشمند

انگاریدن ـ فرض کردن

انگیزه ـ محرک

باری ـ بهر جهت

بازپرس ـ بازپرسیدن ، بازپرسی

باز نمودن ـ بیان کردن

باهماد ـ حزب ، جمعیت

باهوده ـ با نتیجه

بایا ـ واجب ، وظیفه

بخش ـ قسمت

بدیده گرفتن ـ در نظر گرفتن

براست داشتن ـ تصدیق کردن

برخورداریها ـ منافع

بسامان ـ منظم

بسیج ـ تدارک

بسیجنده ـ تهیه کننده

بسیجیدن ـ مهیا کردن

بنام ـ مشهور

بهر ـ برای

بهمان ـ فلان

بیشوند ـ بی علت

بیکبار ؛ بیکباره ـ بکلی ، یکدفعه

بیوسیدن ـ انتظار داشتن

بی یکسویی ـ بیطرفی

پایندان ـ ضامن

پروا ـ توجه

پول توزیدن ـ پول اندوختن ، پول اندوزی

پیراستن ـ از آلودگیها پاک کردن

جداسر ـ مستقل

جداسری ـ استقلال

جربزه ـ استعداد

جستار ـ (همچون گفتار) مبحث

چندان ـ آنقدر

چندین ـ اینقدر

چیرگی ـ تسلط ، غلبه

چیره ـ مسلط ، غالب

خرده ـ ایراد

خستوان ـ (با زبر خا و پیش تا) معترف ، مقر

خواها ـ خواستن همیشگی

خودکام ـ مستبد

خودکامگی ـ استبداد

داوری ـ قضاوت

درآمدن ـ وارد شدن

دربایست ـ لازم

درفش ـ بیرق

دژخوی ـ بد عادت

دستاویز ـ بهانه

دست یازیدن ـ دست درازی کردن

دوسخنی ـ اختلاف

دیه ـ ده ، روستا

راه نمودن ـ راه نشاندادن ، راهنمایی کردن

رشگ ـ حسد

رویه ـ (همچون مویه) ظاهر ، صورت

رویه کارانه ـ از روی ظاهرسازی

رویه کاری ـ ظاهرسازی

سامان ـ نظم

سپهر ـ طبیعت

سررشته داری ـ حکومت

سزا ـ روا ، جایز

سهش ـ (همچون جهش) احساس درونی

سهیدن ـ احساس کردن

شاید ـ شایسته است

شایندگی ـ شایستگی

شاییدن ـ شایسته بودن

شاینده ؛ شایا ـ شایسته

شوند ـ (همچون بلند) علت ، سبب

فراهمیدن ـ اجتماع

فرهیخت ـ تربیت

گزیریدن ـ (با پیش گاف) تصمیم گرفتن

گزیریده ـ تصمیم

گسارش ـ (همچون گشایش) مصرف

گسارندگان ـ مصرف کنندگان

گوهر ـ اصل ، ذات

میانجی ـ واسطه ، شفیع

میانجیگری ـ واسطه گری ، شفاعت

ناسزا ـ ناروا

ناشایندگی ـ نا شایستگی

ورجاوند ـ مقدس ، خدایی

همچشمی ـ رقابت

هنایش ـ (همچون همایش) اثر

هناینده ؛ هنایا ـ مؤثر

هناییدن ـ اثر کردن

هوده ـ نتیجه

یکه ـ فرد

یکه ها ـ افراد